

جامعه بین‌المللی کارگران تاسیس، تشکیلات، فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و رشد آن

ویلهم آیشهف

مقدمه مترجم:

نوشته‌ای که تحت عنوان «جامعه بین‌المللی کارگران، تاسیس، تشکیلات، فعالیت سیاسی و اجتماعی و رشد آن» مطالعه خواهید کرد، نوشته ویلهم آیشهف کمونیست آلمانی است که خود عضو بین‌الملل اول بود. جامعه بین‌المللی کارگران (بین‌الملل اول)، کمتر برای خواننده فارسی زبان و فعالین جنبش کارگری در ایران شناخته شده است. آشنایی بیش‌تر با این حزب کمونیستی و بین‌المللی کارگری برای کارگران ایران اهمیت زیادی می‌تواند داشته باشد. بین‌الملل اول، اهداف و روش‌های فعالیت‌اش، دخالت‌گری‌هایش در مسائل اجتماعی و سیاسی روز در بین کارگران و روش و سنن تشکیلاتی‌اش، جملگی بخش مهمی از تاریخ و سنن مبارزات کمونیستی طبقه کارگر جهان را می‌رساند. اهداف و سنن که در دوره‌های بعدی مبارزه بین‌المللی کارگران علیه سرمایه‌داری متأسفانه کمتر و کمتر مورد رجوع قرار گرفتند و اغلب به تدریج به فراموشی سپرده شدند.

ویلهم آیشهف خود عضو بین‌الملل اول بود و این جزوه را تحت نظر و راهنمایی مستقیم کارل مارکس نوشته است. نوشته آیشهف درباره بین‌الملل اول، بخش مهمی از تاریخ و روش‌های فعالیت آن را، در متنی زنده و آمیخته با تحولات اجتماعی و سیاسی و مبارزات کارگری نیمه دوم قرن نوزدهم در اروپا، به خواننده ارائه می‌دهد.

بنیان‌گذاری بین‌الملل اول، نمونه‌ای از نحوه فعالیت کارگران کمونیست اروپا برای ایجاد پیوندهای مودت، اتحاد و هم‌بستگی کارگری در رابطه با مسائل واقعی گریبان‌گیر طبقه کارگر است. ایجاد بین‌الملل اول، محصول تلاش‌های جمعی کارگرانی بود که برای رویارویی با اقدامات روزمره بورژوازی جهانی و برای پیش برد مبارزه بین‌المللی کارگران در جهت آرمان‌والی کمونیسم دور هم جمع شدند. شرط وحدت بین‌الملل اول همین هدف مشترک، یعنی مبارزه برای کمونیسم بود و نه روایات صرفاً تنوریک یا تاریخی چند فرقه و متفکر درباره تاریخ و اوضاع جهان. در نوشته آیشهف، فصول مربوط به بنیان‌گذاری بین‌الملل، مشکلات در دوره اول، بیانیه موسس کارل مارکس، این روحیه و جو حاکم بر بین‌الملل اول را نشان می‌دهند.

بین‌الملل اول از زمان تشکیل در همه مسائل مربوط به کار و زندگی و مبارزه کارگران دخیل بود و بر رویادهای اجتماعی، مهر و نشان خود را می‌کوبید. تاریخ اعتصابات معدنچیان بلژیک، کارگران ساختمانی سوئیس، کارگران برنزکار فرانسه از سال ۱۸۶۴ به بعد با تاریخ فعالیت‌های بین‌الملل اول عجین شده و بهم گره می‌خورد. در این دوره، تحولات اجتماعی-سیاسی از قبیل رفورم پارلمانی در بریتانیا و یا اقدامات ضد جنگ اتحادیه صلح در اروپا از دخالت‌گری و اعلام نظر کارگرانی که در بین‌الملل کمونیستی متحد شده بودند، تاثیر می‌پذیرد. یک پای این تحولات، کارگران اروپا و حزب کمونیستی بین‌المللی آن‌ها بود.

بخش‌های مربوط به دخالت بین‌الملل در اعتصابات و مبارزات کارگران کشورهای مختلف و هم چنین درگیری‌هایش با دول حاکم اروپا، نشان‌گر این خصوصیات بین‌الملل اول است. بین‌الملل اول نشان داد که امر هم‌بستگی بین‌المللی کارگران ایده‌آلی است که در همین دنیای موجود و در مبارزه علیه سرمایه‌داری می‌تواند و باید مادیت یابد. این حزب کمونیستی کارگران، آن حلقه واسطی بود که حمایت معنوی و مادی کارگر اروپایی از مبارزه کارگر انگلیسی و حمایت وسیع و کاملاً موثر کارگر انگلیسی از اعتصاب معدنچی بلژیکی را ممکن می‌گرداند. بین‌الملل اول مانع از آن می‌شد که کارگران کشورهای مختلف به خاطر منافع سرمایه و سرمایه‌داران «خودی»، به رقابت با هم برخیزند. تحت آموزش‌ها و اقدامات بین‌الملل اول، کارگران خارجی‌بی که به منظور درهم شکستن اعتصاب کارگران ساختمانی ژنو به وسیله سرمایه‌داران سوئیس وارد شده بودند، فوراً به یار و یاور کارگران اعتصابی تبدیل می‌شوند. کتاب آیشهف نمونه‌های برجسته و زنده‌ای از این هم‌بستگی بین‌المللی کارگری در عمل را برای خواننده تصویر می‌کند.

بخش‌های مربوط به کنفرانس لندن و کنگره سالپانه جامعه بین‌المللی کارگران در ژنو و لوزان نشان می‌دهند که حتا در عالی‌ترین اجلاس‌های این سازمان، از مهم‌ترین مسائل سیاسی مربوط به کارگران، مثلاً ضرورت مبارزه سیاسی آن‌ها یا اشغال لهستان، تا فوری‌ترین مسائل مربوط به کار و زندگی آن‌ها، از جمله محدودیت ساعات کار روزانه و کار کودکان در کارخانه‌ها، مورد بحث و تصمیم‌گیری قرار می‌گیرند. دعوا و جدل‌های مابین گرایش‌های مختلف درونی بین‌الملل اول هم حول همین مسائل دور می‌زند. تصویب پرسش‌نامه کارگری در کنگره ژنو و مجادلات پیرامون فعالیت‌های سیاسی طبقه کارگر در کنگره لوزان، از جمله نشان‌دهنده مسائل واقعی و زنده‌ای است که بین‌الملل اول درگیر آن بوده است. بین‌الملل اول، ظرف مناسبی برای فعالیت و مبارزه انقلابی کارگران بود. این سازمان کارگری محل تلاقی و اتحاد جنبش‌های فی‌الحال موجود و ابزار تعمیم دستاوردهای تاکنونی کارگران بود. به همین دلیل هم تلاش‌هایی که برای تبدیل این حزب کارگری به یک سازمان سری و فوق‌سانترالیستی از جانب آنارشیست‌ها صورت گرفت، با شکست مواجه شد. بین‌الملل اول تلاش می‌نمود تا سازمان‌های وسیع کارگری چند صد هزار نفره، مانند اتحادیه‌های صنفی بریتانیا، را متقاعد کند که بدان پیوندند. در مواردی هم موفق شد. همه امور مربوط به کارگران، چه مبارزات اقتصادی و چه مبارزات سیاسی، برای بین‌الملل اول مطرح و مهم بودند و آن‌ها لازم نمی‌دانستند که مثل امروز توده وسیع کارگران را در اتحادیه‌ها صرفاً دل مشغول مسایل صنفی و روزمره اقتصادی نگه دارند و احزاب سیاسی چپ هم جداگانه به امور سیاسی بپردازند. این حزب کمونیستی تلاش می‌نمود تا تشکیلات مناسب برای شکوفایی همه ظرفیت‌های مبارزاتی کارگران باشد. اساسنامه بین‌الملل اول و بحث‌هایی که آیشهف درباره اصول تشکیلاتی آن و اقدامات به عمل آمده جهت جذب اتحادیه‌های صنفی بریتانیا به آن می‌نویسد، از این نظر جالب هستند.

برای ترجمه فارسی این نوشته از متن ترجمه انگلیسی کلیات آثار مارکس و انگلس جلد ۲۱، انتشارات پروگرس، استفاده شده است. ترجمه بخش‌هایی از این اثر توسط فرهاد نیکو و محبوبه مشکین انجام گرفته است. نوشته آیشهف متنی قدیمی است و کوشش شده است که با شکستن جملات طولانی، اضافه کردن لغات و توضیحات مختصر و یا ادغام و حذف برخی صفات و قیود، ترجمه فارسی آن حتاالمقدور روان و به زبان رایج امروز نزدیک‌تر باشد. برخی از توضیحات اطلاعاتی که مترجمین انتشارات پروگرس در آخر کتاب آورده‌اند هم ترجمه شده و به متن اضافه گردیده‌اند.

* * *

WORKING MENS ASSOCIATION THE INTERNATIONAL جامعه بین‌المللی کارگران، تاسیس، تشکیلات، فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و رشد آن (۱)

۱- بنیان‌گذاری جامعه

حرکه بلاواسطه برای برپایی جامعه بین‌المللی کارگران آخرین قیام لهستان بود. کارگران لندن یک هیات نمایندگی پیش‌لرد پالمستون فرستادند و از او درخواست کردند تا در حمایت از لهستان دخالت نماید. آن‌ها، هم‌زمان، پیامی برای کارگران پاریس فرستاده و آن‌ها را دعوت به حرکت مشترک کردند. پیام کارگران انگلیسی به کارگران فرانسوی، در روزنامه BEE-HIVE، شماره ۱۱۲، ۵ دسامبر ۱۸۶۳ منتشر شد. پاریسی‌ها در پاسخ نمایندگانی را به لندن فرستادند. برای استقبال از آن‌ها، در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ یک جلسه عمومی در تالار سن مارتین، لانگ ایکرد (LONG ACRE) تشکیل شد که در آن تعداد زیادی نماینده بریتانیایی‌ها، آلمانی‌ها، فرانسوی‌ها، لهستانی‌ها و ایتالیایی‌ها شرکت داشتند. در این جلسه بود که جامعه بین‌المللی کارگران به وجود آمد. این جلسه علاوه بر هدف سیاسی که به خاطرش تشکیل شده بود، موضوع شرایط اجتماعی عمومی را هم در دستور کار گذارد. این جلسه روشن کرد که کارگران همه ملیت‌ها شکایت‌های مشابهی داشتند، از بلایای اساسی یکسانی در همه کشورهای رنج می‌بردند، و هم چنین نشان داد که منافع همه آن‌ها منطبق بر هم است. جلسه یک شورای مرکزی موقت، که بعدها شورای عمومی نامیده شد، انتخاب نمود که مقر خود را در لندن دایر کرده و مرکب از ملیت‌های مختلف بود. موقتاً به شورا اختیارات مدیریت مرکزی انترناسیونال آینده، انتشار بیانیه تاسیس (نوعی برنامه)، و تدوین اساسنامه موقت داده شد. هم دلی و اشتیاق بر جلسه حکم فرما بود. هر ملیتی توسط شایسته‌ترین افرادش نمایندگی می‌شد. در نتیجه کارگران انگلیسی که از سال ۱۸۲۴، که قوه مقننه مجبور شد به آن‌ها حق تشکل بدهد، مستقلاً علیه طبقات حاکمه مبارزه کرده بودند و از جنبش‌های سیاسی و اجتماعی بقیه اروپا تأثیر نگرفته بودند، حال برای اولین بار از افراد ملی‌شان خارج شده و با کارگران سایر ملت‌ها بر سر ضرورت عمل متحد به توافق رسیدند. اشتیاق از این جا بود. جلسه می‌فهمید که دارد شروع دوره نوینی در جنبش کارگری را اعلام می‌دارد.

۲- مشکلات در دوره اول جامعه بین‌المللی کارگران

جنبش‌های نوین، حتا اگر برای پاسخ‌گویی به نیاز میرم زمانه طلبیده شوند، یک شبه به وجود نمی‌آیند. برای شروع ضروری است تا از آن موانعی که آنقدر در گذشته باعث تلاشی سازمان‌های جدید و یا، دستکم، انحراف آن‌ها از هدف اولیه و حقیقی‌شان شده‌اند اجتناب گردد. چه، نمایندگان شکل‌های در حال زوال جنبش به شکل جدید می‌پیوندند تا آن را به ابزاری در خدمت اشکال کهنه درآورند. این نکته در این جا هم صدق می‌کرد. اعضای ایتالیایی شورای مرکزی موقت پیروان مازینی (MAZZINI) بودند. آن‌ها طرحی برای بیانیه موسس و اساسنامه موقت به شورای مرکزی ارائه دادند، که توسط خود مازینی تدوین شده بود. مازینی در بیانیه‌اش، برنامه سیاسی قدیمی خود را که با کمی لفاظی سوسیالیستی آرایش یافته بود، تکرار می‌کرد. او علیه مبارزه طبقاتی نعره می‌کشید. اساسنامه او به شیوه‌ای اکیدا سانترالیستی، که مناسب انجمن‌های سیاسی سری است، تدوین گشته بود. از همان ابتدا آن‌ها می‌توانستند اساس یک جامعه بین‌المللی کارگران را، که نه برای به وجود آوردن یک جنبش، بلکه فقط برای متحد کردن و بهم جوش دادن جنبش طبقاتی حی و حاضر موجود و پراکنده کشورهای مختلف شکل می‌گرفت، نابود سازند. نام مازینی در آن موقع، مشخصاً از زمان سفر پیروزمندانه گاریبالدی به لندن، در میان کارگران انگلیسی از اعتبار والانی برخوردار بود. بنابراین، مازینی تقریباً مطمئن بود که قادر است جامعه بین‌المللی کارگران را تحت کنترل خود بگیرد. ولی وی محاسباتش را بدون در نظر گرفتن میزبانش انجام داده بود. کارل مارکس، که در جلسه تالار سن مارتین به عضویت شورای مرکزی انتخاب شده بود، طرح‌های خودش را برای بیانیه موسس و اساسنامه موقت در مخالفت با طرح‌های مازینی ارائه نمود. هر دو طرح وی به اتفاق آرا تصویب شده و منتشر گشتند. اساسنامه موقت، تائید نهایی خود را در کنگره ژنو در سال ۱۸۶۶ به دست آورد. بنابراین، این یک آلمانی بود که به جامعه بین‌المللی کارگران گرایش قطعی و اصول تشکیلاتی‌اش را داد. هم چنین باید این نکته را خاطر نشان ساخت که اقدامات شورای مرکزی لندن مکرراً مورد تائید قرار گرفته‌اند.

۳- بیانیه موسس (از کارل مارکس)

کارگران!

فلاکت طبقات کارگر، از ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۴، کاهش نیافته است. این یک واقعیت بارز است. حال آن که، این دوره از لحاظ توسعه صنایع و رشد تجارت در سیر تاریخ همتا ندارد. در ۱۸۵۰، یک ارگان میانه رو بورژوازی انگلیسی - که به نظر می‌رسد سطح اطلاعاتی بالای متوسط داشته باشد - پیش بینی می‌نمود که اگر صادرات و واردات انگلستان ۵۰ درصد افزایش یابند، فقر در انگلستان به صفر تقلیل خواهد یافت. افسوس! در ۷ آوریل ۱۸۶۴، آقای گلاستون (Gladstone)، وزیر خزانه‌داری بریتانیا، مستمعین خود را با اعلام این که حجم کل صادرات و واردات انگلستان در سال ۱۸۶۳ به ۴۴۳/۴۵۵/۰۰۰ پوند، یعنی رقمی معادل سه برابر حجم تجارت در گذشته‌ای نه چندان دور (۱۸۴۳)، افزایش یافته است، محظوظ گرداند. با وجود این، وی ناچار بود تا به فقر اجتماعی اشاره نماید. او مجبور بود از کسانی که در مرز مردن از گرسنگی قرار دارند، دستمزدهایی که دیناری هم افزایش نیافته‌اند، و از زندگی انسان‌ها، که در ۹ مورد از ۱۰ مورد چیزی مگر مبارزه روزانه برای ادامه حیات نیست، سخن بگوید.

وی از مردم ایرلند، از مردمی که جایشان را به تدریج در شمال به ماشین آلات و در جنوب به چراگاه‌های گوسفند می‌دهند،

حرفی نژد. هر چند که در آن سرزمین غم زده، حتا تعداد گوسفندان هم، البته با سرعتی کمتر از کاهش تعداد انسانها، رو به کاهش گذاشته است. وی به خیانتی که به تازگی عالی رتبه‌ترین نمایندگان قشر ده هزار نفره اشراف - در برآمد جوی آمیخته به ترور - مرتکب شده بودند، اشاره‌ای نکرد. زمانی که «بلوای گاروته» (۲) رو به وخامت گذاشت، مجلس لردها مساله تحقیق، تهیه و انتشار گزارش درباره «تبعید و حبس با اعمال شاقه» را در دستور کار گذاشت. حاصل این تحقیق، گزارش ننگین سال ۱۸۶۳ بود. آمار و ارقام رسمی این گزارش این امر را اثبات کرد که بزهکارترین محکومین، یعنی محکومین حبس با اعمال شاقه انگلستان و اسکاتلند، نسبت به کارگران کشاورزی انگلستان و اسکاتلند کار کم مشقت‌تر و معیشت بهتری دارند. ولی این پایان کار نبود. زمانی که در نتیجه جنگ داخلی آمریکا، کارگران نساجی لانکشاير و چشایر به خیابان‌ها ریختند، مجلس لردها پزشکی را عازم مناطق صنعتی نمود. ماموریت این پزشک عبارت بود از تحقیق روی کمترین مقدار ممکن نیتروژن و کربن، و نیز ساده‌ترین و ارزان‌ترین شکل عرضه این مواد، که جهت مصون ماندن از امراض ناشی از گرسنگی کافی باشد. مطابق ارزیابی بازرسی پزشکی مجلس، آقای دکتر اسمیت، ۱۸۲۰ گرم کربن و ۸۶/۴۵ گرم نیتروژن مقدار هفتگی لازمی است که با دریافت آن یک انسان بالغ معمولی از امراض ناشی از گرسنگی مصون می‌ماند. هم چنین مطابق ارزیابی وی، این مقدار تقریباً با سطح تغذیه نازلی که کارگران تهیدست نساجی به خاطر فشار شدید فقر بدان سوق داده شده‌اند، برابری می‌کند. (بایستی به خواننده خاطر نشان نمود که گذشته از آب و برخی مواد غیرآلی، کربن و نیتروژن مواد اولیه غذای انسان را تشکیل می‌دهند. به هر حال برای تغذیه انسان، این مواد شیمیایی باید در شکل سبزیجات و مواد غذایی حیوانی عرضه گردند. برای مثال سبب زمینی حاوی فقط کربن می‌باشد، حال آن که نان حاوی مقادیر مناسبی از هر دو مواد کربن و نیتروژن است. توضیح از کرل مارکس).

ولی مساله به همین جا ختم نشد. همین دکتر فاضل ماکمی بعد از طرف دولت مامور گردید، که تحقیقی در رابطه با تغذیه بخش‌های فقیرتر طبقه کارگر به عمل آورد. نتایج تحقیقات وی در «گزارش ششم درباره بهداشت عمومی» گرد آمد، که در سال جاری بنا به فرمان مجلس منتشر گردید (۱۸۶۴). آقای دکتر چه چیزی را کشف کرد؟ این که کارگران ابریشم باف، کارگران دوزنده زن، کودکان دستکش باف، کارگران جوراب باف و دیگر کارگران، بطور متوسط، حتا همان تغذیه فقیرانه کارگران نساج را، یعنی حتا همان مقدار کربن و نیتروژن که «جهت مصون ماندن از امراض ناشی از گرسنگی کافی باشد»، را دریافت نمی‌دارند. گزارش چنین اظهار می‌دارد:

"به علاوه در رابطه با خانواده‌هایی که از اهالی روستاها آزمایش شده‌اند، روشن گردید که بیش از یک پنجم آن‌ها به مقدار کافی مواد کربنی دسترس نداشتند؛ بیش از یک سوم آن‌ها از کمبود مواد غذایی حاوی نیتروژن رنج می‌بردند؛ و در سه منطقه (برکشاير، آکسفورد شایر و سامرست شایر) کمبود غذاهای حاوی نیتروژن جزو دانه‌ی تغذیه روزمره محسوب می‌گردد." گزارش چنین ادامه می‌دهد:

"باید به خاطر سپرد که کمبود غذایی بطرز ناخواسته‌ای به وجود می‌آید، و قاعدتاً کمبود شدید غذایی به همراه تشدید کمبودهای دیگر پدید می‌آید... حتا نظافت بسیار سخت و گران تمام می‌شود. و اگر تلاش‌های اهالی برای حفظ یک نظافت آبرومندانه هنوز موجود است، همین تلاش‌ها عملاً به تحمل گرسنگی بیش‌تر منجر می‌گردد. این‌ها واقعیات دردناکی هستند؛ بخصوص وقتی در نظر بگیریم که این فقر، فقر کسانی که طبعاً به خاطر بیکارگی به آن دچار می‌شوند نیست، بلکه فقری متعلق به مردمی زحمت کش می‌باشد. حقیقتاً که زمان کار لازم برای به دست آوردن غذایی حقیرانه، بیش از حد طولانی است."

علاوه بر این، گزارش مذکور این واقعیت حیرت‌آور، و می‌شود گفت غیرقابل انتظار، را آشکار می‌سازد که از میان چهار سرزمین بریتانیا (انگلستان، ولز، اسکاتلند و ایرلند) وضع تغذیه جمعیت روستایی انگلستان، یعنی ثروتمندترین سرزمین، از بقیه به مراتب بدتر است. ولی از طرف دیگر، حتا کارگران کشاورزی برکشاير، آکسفورد شایر و سامرست شایر، دارای معیشتی بهتر از جمعیت کثیر کارگران ماهر صنایع شرق لندن می‌باشند.

کارل مارکس در کتاب اخیرش «سرمایه» چاپ هامبورگ ۱۸۶۷، به درستی می‌نویسد:

"آمار اجتماعی در آلمان و دیگر کشورهای اروپای غربی در مقایسه با آمار موجود در انگلستان بسیار ضعیف است. ولی به اندازه کافی پرده از حقایق برمی‌دارد. اگر دولت و مجلس کشور ما هم مانند انگلستان بطور مرتب جهت تحقیق اوضاع اقتصادی، هیات‌های بازرسی تشکیل می‌داد؛ اگر این بازرسی به همان اندازه دارای قدرت دست یابی به حقایق بودند؛ اگر ممکن بود که برای این منظور افرادی را پیدا کرد که به همان اندازه بازرسی کارخانه‌ها، گزارش‌گران بهداشت عمومی، بازرسی تحقیق روی استثمار زنان و کودکان، و بازرسی تغذیه و مسکن در انگلستان لایق باشند، بی طرفانه کار کنند و به انسان‌ها احترام بگذارند؛ آن گاه ما از آن چه که در کشور می‌گذرد وحشت خواهیم کرد. پرزنوس، کلاه جادو بر سر می‌کشید تا هیولاهایی که از پا درمی‌آورد نتوانند او ببینند. ما کلاه جادو را روی چشم‌ها و گوش‌های‌مان می‌کشیم که باورمان شود هیولایی وجود ندارد!" (توضیح از آیشهف)

این‌ها گزارش‌های رسمی‌ای هستند که به دستور پارلمان در سال ۱۸۶۴، یعنی در اوج رونق تجارت آزاد، انتشار یافتند. در زمانی که وزیر خزانه‌داری در مجلس عوام چنین اظهار داشت: «میانگین سطح زندگی کارگران بریتانیا به چنان درجه‌ای بهبود یافته است، که در مقایسه با تاریخ هر کشوری و در هر دوره‌ای خارق‌العاده و بی‌مانند بشمار می‌رود.» این تیریکات رسمی درمقابل توضیح خشک «گزارش رسمی بهداشت عمومی» چقدر ناهنجار بنظر می‌رسد: «بهداشت عمومی یک کشور، یعنی بهداشت توده مردم آن. و توده‌ها به سختی تندست خواهند گردید، مگر این که لاقلاً بهبود نسبی‌ای در وضع زندگی‌شان فراهم آید.»

وزیر خزانه‌داری سرمست از آمار «پیشرفت کشور» چنین اعلام می‌کند: «از سال ۱۸۴۲ تا سال ۱۸۵۲، درآمد شامل مالیات کشور بالغ بر ۶ درصد اضافه گردید؛ و در طول ۸ سال از ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۱، نرخ این افزایش بالغ بر ۲۰ درصد بوده است. واقعیت آنقدر اعجاب‌آور است که تقریباً باور نکردنی بنظر می‌رسد... این افزایش سرسام آور ثروت و قدرت، آقای گلاستون ادامه می‌دهد،... تماماً به طبقات مالک محدود بوده است.»

اگر ماایل هستید بدانید که طبقات زحمت کش یا تقدیم چه تعداد قربانیان تباهی جسمی، روحی و روانی، چنین «افزایش سرسام‌آور از ثروت و قدرت که تماماً به طبقات مالک محدود بوده است» را تولید کرده و می‌کنند، کافی است که نگاهی به تصویری که آخرین «گزارش بهداشت عمومی» از کارگاه‌های خیاطی، نقاشی و دوزندگی به دست می‌دهد، بیافکنید! اجازه دهید مروری کنیم بر «گزارش کمیسیون مربوط به استخدام کودکان» (۱۸۶۳)، آن جا که می‌گوید:

"کارگران کوزه‌گر به مثابه یک طبقه، که شامل مردان و زنان می‌شوند، از نظر جسمانی و روانی بشدت در معرض تباهی هستند. کودکان ناسالم بنوبه خود والدینی ناسالم خواهند گردید، و بیم آن می‌رود که آینده شاهد نابودی تدریجی این قوم باشد.

اگر به خاطر استخدام دائمی از کشورهای مجاور و ازدواج با اقوام سالم‌تر نبود، بی شک اهالی استافوردشایر با وضعیت بدتری مواجه بودند.

نگاهی بیاندازید به گزارش پارلمانی آقای ترمن هیبر (HEERE TREMEN) در رابطه با «شکایات شاگرد نانوهارا!» و چه کسی می‌تواند گزارش‌های ظاهراً متناقض بازرسین کارخانه‌ها، که توسط اداره ثبت روشن و تنظیم شده‌اند، را درباره کارگران لاتکاشایر مرور کند و از این که وقتی این کارگران به خاطر قحطی پنبه موقتاً از کار در کارخانه‌های پنبه معاف شده بودند و لقمه نان بهتری بدان‌ها می‌رسید، عملاً وضع جسمانی‌شان رو به بهبود گذارد، مضمّن نگردد؛ و یا از این که وقتی مادران بالاخره قادر گشتند به فرزندان‌شان به جای «شربت گادفریز» شیر خودشان را بدهند، تعداد مرگ و میر در بین کودکان کاهش یافت، به خود نلرزد.

سکه را دوباره برگردانیم! بر طبق «گزارش مالیات بردرآمد و ملک» که در ۲۰ ژوئیه ۱۸۶۴ به مجلس عوام عرضه شد، تعداد افرادی که درآمد سالانه‌ای معادل یا بیشتر از ۵۰/۱۰۰۰ پوند دارند، از ۵ آوریل ۱۸۶۲ تا ۵ آوریل ۱۸۶۳، ۱۳ نفر افزایش یافته است. هم چنین گزارش مذکور این واقعیت را فاش می‌سازد، که درآمد سالانه‌ای قریب به ۲۵ میلیون پوند به حدوداً ۳۰۰۰ نفر اختصاص دارد، یعنی کمی بیش از کل درآمدی که سالانه نصیب تمام جمعیت کارگران کشاورزی انگلستان و ولز می‌شود. اگر آمار سال ۱۸۶۱ را مطالعه کنید، ملاحظه خواهید کرد که تعداد مالکین زمین در انگلستان و ولز از ۱۶۹۳۴ نفر در ۱۸۵۱ به ۱۵۰۶۶ نفر در ۱۸۶۱ کاهش یافته است. یا به عبارت دیگر، نرخ تمرکز زمین در ده سال، ۱۱ درصد افزایش یافته است. اگر تمرکز زمین در دست اقلیتی کوچک با همین نرخ افزایش یابد، مساله زمین بسیار ساده خواهد شد. درست مانند زمان امپراتوری رم: وقتی که نرو (NERO) شنید نیمی از منطقه آفریقا متعلق به ۶ نفر می‌باشد، لبانش به خنده گشوده شد. تا این جا به تفصیل روی این فاکت‌ها، فاکت‌هایی که «آن قدر اعجاب آورند که تقریباً باور نکردنی به نظر می‌رسند»، تامل کردیم، چون انگلستان در زمینه صنعت و تجارت از همه اروپا جلوتر است. کسی فراموش نخواهد کرد که چندی پیش یکی از پسران پناهنده لونی فیلیپ به کارگران کشاورزی انگلستان به خاطر سرنوشت بهتری که نسبت به هم قطاران بی‌نوایان در آن سوی کانال (مانش) دارند، تبریک گفت. واقعا که اگر اسمی محل‌ها عوض شوند، و در مقیاسی کوچک‌تر، فاکت‌های مربوط به انگلستان در تمام کشورهای صنعتی و در حال توسعه اروپا صادق هستند. در تمام این کشورها از سال ۱۸۴۸ تاکنون، توسعه صنعتی و افزایش واردات و صادرات بی سابقه و غیرقابل تصور بوده است. در تمام این کشورها، واقعا بطرز سرسام آوری، ثروت و قدرت در دست طبقات مالک فزونی گرفته است. در تمام آن‌ها، هم چون انگلستان، بخش کوچکی از کارگران قادر گشته‌اند مزد واقعی‌شان را افزایش دهند، ولی معمولاً، با توجه به بالاتر رفتن عمومی قیمت‌ها، افزایش پولی دستمزد شاخصی برای بهبود وضع رفاهی بشمار نمی‌رود. همان طور که برای مثال کمکی که ساکنین خانه فقرا یا یتیم خانه‌ها دریافت می‌داشتند، به خاطر بالا رفتن قیمت‌ها، از ۷ پوند و ۷ شیلینگ در سال ۱۸۵۲ به ۹ پوند و ۱۵ شیلینگ در سال ۱۸۶۴ افزایش یافت. همه جا توده‌های وسیع طبقات زحمت کش، حداقل به همان نسبتی که طبقات دارا به موقعیت‌های بهتر اجتماعی صعود کرده‌اند، به اعماق تیره‌تری از فلاکت سقوط کرده‌اند. اکنون در تمام کشورهای اروپا این حقیقت که نه بهبود ماشین آلات، نه به کارگیری علم در تولید صنعتی و کشاورزی، نه کمک‌ها و راه‌های جدید ارتباطات، نه مستعمرات جدید، نه مهاجرت، نه دست یابی به بازارهای جدید، نه تجارت آزاد، نه هیچ کدام از این‌ها و نه همه این‌ها در کنار هم، قادر خواهند بود که فقر و فلاکت توده‌های کارگر را از میان بردارند، یک حقیقت کاملاً قابل مشاهده است. حقیقتی که تنها از طرف کسانی کتمان می‌شود، که منافع‌شان ایجاب می‌کند مردم را در بهشت احمق‌ها نگه دارند. برعکس، واقعیت این است که بر بنیادهای وارونه کنونی، هر توسعه جدیدی در نیروهای تولیدی کار به تعمیق تناقضات اجتماعی منجر می‌گردد. در چنین دوره سرسام‌آوری از توسعه اقتصادی، مرگ از گرسنگی در پایتخت امپراطوری بریتانیا دیگر به یک امر روئین اجتماعی تبدیل گشته است.

این دوره در تاریخ به عنوان دوره‌ای از تشدید سودآوری، وسعت گرفتن عرصه‌ها و اثرات کشنده‌تر بیماری اجتماعی‌ای که بحران تجاری و صنعتی نامیده می‌شود، ثبت خواهد گردید.

پس از شکست انقلاب ۱۸۴۸، کلیه سازمان‌ها و مطبوعات کارگری در سراسر قاره با نیروی قهری درهم کوبیده شدند. پیشروترین فرزندان کار از نومی‌دی به جمهوری آن سوی اقیانوس اطلس (آمریکا) گریخته و رویای زدوگنر رهایی، در مقابل دوره‌ای از تب صنعتی، تضعیف روحیه و ارتجاع سیاسی، محو گردید. شکست طبقه کارگر اروپا بزودی تاثیر خود را در این سوی کانال (مانش) گذاشت. در حالی که ناکامی در اروپا، شهامت و ایمان به امر رهایی را در کارگران انگلستان متزلزل می‌ساخت، همین امر به ملاکین و سرمایه‌داران نیرو می‌داد که اعتماد به نفس خود را اعاده نمایند. آن‌ها گستاخانه امتیازات اعلام شده را پس گرفتند. از سوی دیگر، کشف سرزمین‌های جدید و مهاجرت گسترده به این سرزمین‌ها، باعث پدید آمدن خلا جبران ناپذیری در صفوف پرولتاریای بریتانیا گردید. تعداد دیگری از فعالین طبقه هم در بند رشوه کار و دستمزد بیش‌تر، به متبوعین وفاداری تبدیل شده بودند. تمام تلاش‌هایی که صرف حفاظت و یا احیای جنبش چارتریستی می‌شد، به سختی با شکست مواجه گردید. نشریات کارگری یکی پس از دیگری به خاطر بی‌علاقگی توده‌ها تعطیل شدند. چنین وضعیت ناگواری از ابطال سیاسی در طبقه کارگر انگلستان بی سابقه بود. پس بنابراین اگر بین طبقه کارگر انگلستان و اروپا هم بستگی در مبارزه وجود نداشت، ولی هم بستگی در شکست موجود بود. با این وجود، این دوره عکس‌العمل‌هایی را هم با خود داشت. به دو فاکت در این رابطه اشاره می‌کنیم:

پس از ۳۰ سال مبارزه، طبقه کارگر انگلستان با پیگیری قابل تحسین و با بهره‌گیری از شکافی که بین ملاکین و سرمایه‌داران ایجاد شده بود، موفق گردید ۱۰ ساعت کار روزانه را قانونی کند. اکنون دیگر همه بر فواید وسیع جسمی، روحی و فکری‌ای که این قانون برای کارگران کارخانه‌ها داشت، بهبودی‌هایی که تماماً در گزارش‌های شش ماه یک بار بازرسین کارخانه ثبت شده است، اذعان دارند. اکثر کشورهای اروپایی ناگزیر بودند، که این قانون کار انگلستان را کمابیش قبول نمایند؛ و به علاوه خود پارلمان انگلستان هم موظف است، که هر ساله حوزه عمل کرد این قانون را افزایش دهد. ولی پیروزی برجسته این اقدام کارگری، گذشته از جنبه عملی، دارای یک جنبه مهم دیگر نیز می‌باشد. بورژوازی انگلستان به لطف مشهورترین دانشمندان خود، از قبیل دکتر بوره، پروفیسور سنپور، و فاضلینی از این دست، پیش بینی و برغم خود اثبات کرده بود که هر محدودیت قانونی بر روی ساعات کار می‌تواند ناقوس مرگ صنایع بریتانیا را که هم چون هیولای خون آشام مگر از طریق میکیدن خون - از جمله خون کودکان - نمی‌تواند زنده بماند، به صدا درآورد. در روزگار قدیم، قربانی کردن کودکان یکی از مراسم مذهبی پنهانی، مذهب مولوچ (MOLOCH)، بوده است. ولی این کار معمولاً در موقعیت‌های خیلی نادری شاید سالی یک بار صورت می‌گرفت و از این گذشته مولوچ تمایل بخصوصی به کودکان فقیر نداشت. مبارزه برای محدودیت قانونی ساعات کار از آن جا ضربه هولناکی محسوب می‌گردد، که صرف نظر از ترسی که به دل حریصان می‌انداخت، ناظر بر زورآزمایی عظیمی بود که بین

سلطه کور قانون عرضه و تقاضا، که اقتصاد سیاسی بورژوازی بر آن استوار است، و تولید اجتماعی که به وسیله نیازهای اجتماعی کنترل می‌شود، یعنی آن چه که اقتصاد سیاسی طبقه کارگر را تشکیل می‌دهد، جریان داشت. بنابراین، قانون ۱۰ ساعت کار نه فقط یک موفقیت بزرگ عملی، بلکه یک پیروزی در اصول هم بشمار می‌رود. برای اولین بار در روز روشن، اقتصاد سیاسی بورژوازی مظهر اقتصاد سیاسی طبقه کارگر گردید.

اما باید از یک پیروزی برجسته‌تر دیگر اقتصاد سیاسی کار بر اقتصاد سیاسی مالکیت نام برد: منظور جنبش کنوپراتیو می‌باشد؛ بخصوص کنوپراتیوهای کارخانه که به همت گروهی کارگر جسور بر پا شدند. این تجربه‌های عظیم اجتماعی، دارای ارزشی غیرقابل سنجش هستند. آن‌ها عملاً و نه نظراً اثبات نمودند، که تولید بزرگ در هماهنگی با رهنمودهای دانش مدرن، بدون وجود طبقه اربابانی که طبقه کارگران را به کار گمارند، می‌تواند انجام پذیرد؛ نشان دادند که برای تولید احتیاجی نیست که وسایل کار به مثابه ابزاری برای سلطه بر، و اخاذی از، خود مردم کارگر در انحصار عده‌ای قرار گیرد. و بالاخره نشان دادند که مانند کار بردگی، همانند کار سرواژ، کار مزدی هم چیزی نیست مگر شکلی فرومایه و در حال گذار از کار که در مقابل کار اشتراکی ناپدید خواهد گردید؛ یعنی در مقابل کاری که با دستی آستین بالا زده، ذهنی آماده و قلبی مسرور انجام می‌شود. در انگلستان، نهال سیستم کنوپراتیو توسط رابرت اونن کاشته شد. اقدامات مشابه کارگران در اروپا، در واقع نتایج عملی تئوری‌هایی بودند که در سال ۱۸۴۸ به نحوی نه ساختگی، بلکه اثباتی اعلام گشتند.

تجربه سال‌های ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۴، بدون هیچ تردیدی اثبات می‌کند که کار کنوپراتیو، هر چقدر هم از نظر اصولی عالی و از نظر عملی مفید باشد، اگر در دایره محدود تلاش‌های گاه و بیگاه بخش منفردی از کارگران باقی بماند، هیچ گاه قادر نخواهد گردید که توده‌ها را رها سازد و یا حتا کاهشی معمولی در فشار فلاکت دامن گیر آن‌ها را موجب گردد. احتمالاً به همین دلیل است که اشراف زادگان چرب زبان، سخن گویان خیر بورژوازی، و حتا اقتصادسیاسی دانان رنوف، همه به یک باره بطرز تهوع آوری ستایش گر سیستم کار کنوپراتیو شدند. یعنی همان کسانی که قبلاً کار کنوپراتیو را به عنوان «اتوبی خیال پردازان» به ریشخند می‌گرفتند و یا آن را به عنوان «توهین به مقدسات از جانب سوسیالیست‌ها» تکفیر می‌کردند و مایوسانه سعی در ممانعت از توسعه آن داشتند. برای نجات توده‌های کارگر، کار کنوپراتیو باید در ابعادی کشوری توسعه پیدا کند و بنابراین در ابعاد کشوری هم یاری گردد. ولی اربابان زمین دار و اربابان سرمایه جهت دفاع و حفاظت از انحصارات اقتصادی‌شان همواره امتیازات سیاسی‌شان را به کار خواهند گرفت. آن‌ها نه تنها کمکی به امر رهایی کار نخواهند کرد، بلکه تلاش خواهند ورزید که به هر نحو ممکن راه رهایی کار را سد کنند. به خاطر می‌آوریم که لرد پالمستون با چه ریشخندی در اجلاس اخیر پارلمان مدافعین لایحه «حقوق مستاجرین ایرلندی» را سرچایشان نشانید. وی اعلام کرد که مجلس عوام، مجلس مالکین زمین است. بنابراین، تسخیر قدرت سیاسی به یک وظیفه اساسی طبقه کارگر تبدیل شده است. به نظر می‌رسد که طبقه کارگر این امر را درک کرده باشد، چرا که در انگلستان، آلمان، فرانسه و ایتالیا، دوباره شاهد تلاش‌های هم زمان برای احیا و سازمان دهی سیاسی مجدد حزب کارگران هستیم.

یک عامل موفقیت که کارگران از آن بهره مندند، نفرت آن‌هاست؛ ولی نفرت تنها وقتی در توازن قوا تبدیل به وزنه می‌شوند که در اتحادی که بسوی هدف معینی رهبری می‌شود، پیوند یابند. تجربه گذشته نشان داده است، که چگونه عدم توجه به چنین اتحاد رقیفانه‌ای که باید بین کارگران کشورهای مختلف موجود باشد، اتحادی که موجب می‌گردد کارگران در تمام مبارزات‌شان برای رهایی قاطعانه در کنار هم بایستند، منجر به هدر رفتن تلاش‌های پراکنده آن‌ها می‌گردد. چنین درکی، کارگران کشورهای متفاوت را به تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ در تالار سن‌مارتین، در جلسه‌ای عمومی، گرد هم آورد تا «جامعه بین‌المللی کارگران» را تاسیس کنند.

یک اعتقاد دیگر هم در جلسه حاکم بود:

اگر رهایی کارگران مستلزم هم بستگی رقیفانه آن‌هاست، تحت شرایطی که سیاست خارجی حکومت‌ها مبتنی بر پیگیری طرح‌های جنایت کارانه، بازی با تعصبات ملی، و هدر دادن جان و مال مردم در جنگ‌های سودجویانه است، چگونه کارگران خواهند توانست چنین هدف بزرگی را متحقق سازند؟ مسلماً این نه درایت طبقات حاکم، بلکه مقاومت قهرمانانه طبقه کارگر انگلستان بود که اروپای غربی را از افتادن به دام یک جنگ صلیبی ننگین برای حفاظت و اشاعه برده‌داری در آن سوی اقیانوس اطلس نجات داد. تأیید بی شرمانه، هم دردی دلچک وار، و یا بی تفاوتی احمقانه‌ای که طبقات حاکم اروپا در رابطه با تصرف استحکامات کوهستانی قفقاز و نیز سرکوب وحشیانه لهستان قهرمان، توسط روسیه، از خود نشان دادند؛ و عدم مقاومت در مقابل تعدیات عدیده این قدرت سفاک که سرش در سن پترزبورگ و دست‌اش در کابینه‌های اروپا مشغول است، به طبقه کارگر آموخته است که باید خودش بر امور اسرارآمیز سیاست جهانی سیادت کند؛ مراقب حرکات دیپلماتیک دولت‌ها باشد؛ و در موقع لزوم با تمام قدرت آن‌ها را خنثی سازد. و وقتی قدرت لازم را برای تقابل نداشت، با هم بستگی و هماهنگی آن‌ها را محکوم کند و در مقابل، اصول ساده شرافت و عدالت را، اصولی که باید بر روابط بین انسان‌ها حاکم باشد، به مثابه اصول ناظر بر روابط مابین ملل قرار دهد.

مبارزه برای چنین سیاست خارجی‌ای بخشی از مبارزه عمومی برای رهایی طبقه کارگر را تشکیل می‌دهد. پرولتاریای همه کشورها متحد شوید!

۴- اساسنامه جامعه بین‌المللی کارگران

آن چه که در زیر می‌آید، اساساً مطابق متن نهانی‌ای است که در کنگره ژنو در سال ۱۸۶۶ به تصویب رسید؛ با توجه به:

- این که رهایی طبقه کارگر باید به دست خود طبقه کارگر حاصل می‌شود؛
- این که مبارزه برای رهایی طبقه کارگر، مبارزه برای امتیازات و حقوق انحصاری نبوده، بلکه مبارزه‌ای است برای حقوق و وظایف برابر و العاء هر نوع سلطه طبقاتی؛
- این که انقیاد اقتصادی کارکنندگان به انحصارگران و وسایل کار، یعنی منابع حیات، بنیاد همه اشکال بندگی، فقر اجتماعی، انحطاط معنوی و وابستگی سیاسی است؛
- این که بنابراین، رهایی اقتصادی طبقه کارگر آن هدف بزرگی است که هر جنبش سیاسی هم چون یک وسیله می‌بایست تابع آن باشد؛
- این که همه تلاش‌های تاکتونی معطوف به این هدف بزرگ به علت کمبود هم بستگی بین بخش‌های متعدد کارگران در هر کشور و فقدان رشته‌های اتحاد برادرانه بین طبقه کارگر کشورهای مختلف به شکست انجامیده است؛

- این که رهایی کار نه مسئله‌ای محلی یا ملی، بلکه مسئله‌ای اجتماعی است که همه کشورهای آن‌ها جامعه مدرن به وجود آمده را بر می‌گیرد و حل آن در گرو هم پایی عملی و نظری همه کشورهای پیشرفته است؛
- این که بیداری کنونی طبقه کارگر در صنعتی‌ترین کشورهای اروپا، در عین آن که امید نوینی برمی‌انگیزد، علیه تکرار اشتباهات گذشته موکداً هشدار می‌دهد و همه جنبش‌های فی‌الحال پراکنده را به هم بستگی فوری فرا می‌خواند.
نظر به همه این دلایل:

کنگره اول جامعه بین‌الملل کارگران اعلام می‌دارد، که این جامعه بین‌المللی و تمام انجمن‌ها و افراد وابسته به آن، حقیقت، عدالت و راستی را به عنوان اساس رابطه‌شان با یک دیگر و با همه انسان‌ها، مستقل از رنگ، نژاد و ملیت آن‌ها برسمیت می‌شناسند.

این کنگره اعلام می‌دارد که هر کس وظیفه دارد حقوق بشر و شهروندی را نه فقط برای خود، بلکه برای هر انسانی که وظیفه‌اش را انجام می‌دهد، بطلبد. هیچ حقی بدون وظیفه و هیچ وظیفه‌ای بدون حق نباید باشد. و با این روح است که کنگره، اساسنامه جامعه بین‌المللی کارگران را بشرح زیر تدوین کرده است:

۱- این جامعه از آن رو برپا شده است، تا یک واسطه مرکزی ارتباط و همکاری بین انجمن‌های کارگری در کشورهای مختلف که حمایت، پیشبرد و رهایی کامل طبقه کارگر هدف مشترکشان است را تامین نماید.

۲- نام جامعه چنین خواهد بود: «جامعه بین‌المللی کارگران».

۳- شورای عمومی از کارگران کشورهای مختلف که در جامعه بین‌المللی نمایندگی می‌شوند، ترکیب می‌شود. این شورا از میان اعضاء خود مسولین لازم برای پیشبرد امور از قبیل یک رئیس، یک خزانه‌دار، یک دبیر کل، دبیران ارتباطی با کشورهای مختلف و غیره را انتخاب خواهد نمود. کنگره سالیانه مقر شورای عمومی را تعیین می‌کند، شماری از اعضاء شورا را انتخاب می‌نماید، که این اعضاء حق دارند تعدادی به خود بیفزایند و زمان و مکان اجلاس کنگره بعدی را تعیین می‌کند. نمایندگان بی‌هیچ دعوتنامه خاص در زمان و مکان مقرر گرد می‌آیند. شورای عمومی در صورت لزوم می‌تواند مکان برگزاری کنگره را تغییر دهد، اما حق به تعویق انداختن زمان اجلاس آن را ندارد.

۴- کنگره عمومی در اجلاس‌های سالانه‌اش، یک گزارش علنی از اقدامات شورای عمومی دریافت خواهد کرد. در شرایط اضطراری می‌توان کنگره عمومی را پیش از موعد مقرر سالیانه فرا خواند.

۵- شورای عمومی به منظور اطلاع مستمر کارگران هر کشور از جنبش‌های طبقه‌شان در کشورهای دیگر یک نهاد بین‌المللی با شرکت همه انجمن‌های وابسته تشکیل می‌دهد. این نهاد بررسی هم زمان و هم جهت اوضاع اجتماعی در کشورهای مختلف را ممکن خواهد گردانید. این نهاد امکان بررسی مشترک مسائل مطروحه در هر کشور را توسط دیگران به وجود می‌آورد. و آن گاه که اقدامات فوری عملی لازم می‌آید، فی‌المثل هنگام منازعات بین‌المللی، این نهاد باعث خواهد شد که حرکت انجمن‌های وابسته هم زمان و یک پارچه گردد. هر وقت که مناسبت اقتضا کند، شورای عمومی در ارانه پیشنهاد به انجمن‌های مختلف کشوری و محلی پیش قدم خواهد شد. برای تسهیل ارتباطات، شورای عمومی گزارش‌های دوره‌ای منتشر خواهد نمود.

۶- از آن جا که موفقیت جنبش کارگران در هر کشور بدون نیروی اتحاد و هم بستگی نمی‌تواند تامین گردد و از دیگر سو کارائی شورای عمومی بین‌الملل عمیقاً به این شرایط بستگی دارد که آیا با چند مرکزیت کشوری انجمن‌های کارگری در رابطه باشد و یا با تعداد زیادی از انجمن‌های کوچک و پراکنده، لذا اعضاء جامعه بین‌المللی می‌بایست تمام تلاش‌هایشان را جهت ادغام انجمن‌های کارگری پراکنده کشور مربوطه‌شان در یک سازمان کشوری که توسط ارگان‌های سراسری مرکزی نمایندگی می‌شود، به کار بندند. به هر صورت، ناگفته پیداست که به کار بستن این ضابطه منوط به قوانین خاص هر کشور خواهد بود، و نیز این که مستقل از موانع قانونی، هیچ انجمن محلی مستقلی نباید از ارتباط مستقیم با شورای عمومی محروم گردد.

۷- شاخه‌ها و شعبات مختلف بین‌الملل، در محل فعالیت‌شان، و در آن قلمروهایی که نفوذشان اجازه می‌دهد، نه فقط در همه امور معطوف به تحولات عموماً پیشرو زندگی اجتماعی، بلکه هم چنین در ایجاد سازمان‌های موثر و دیگر نهادهای سودمند برای طبقه کارگر پیش قدم خواهند بود. شورای عمومی آن‌ها را به هر شکل ممکن در این راه ترغیب خواهد کرد.

۸- هر عضو جامعه بین‌المللی، در صورت انتقال محل اقامتش از یک کشور به کشور دیگر، از پشتیبانی برادرانه جامعه کارگران برخوردار خواهد شد.

۹- هر کس که اصول جامعه بین‌المللی کارگران را بپذیرد و از آن‌ها دفاع نماید، واجد شرایط عضویت در آن است. هر شاخه‌ای مسئول درست کاری اعضایی است که به خود می‌پذیرد.

۱۰- هر شعبه یا شاخه حق دارد تا دبیر مربوط خود را برگزیند.

۱۱- آن انجمن‌های کارگران که به جامعه بین‌المللی می‌پیوندند، ضمن آن که با یک پیوند مستمر همکاری برادرانه متحد می‌شوند، روابط سازمانی موجودشان را دست نخورده حفظ خواهند کرد.

۱۲- نکاتی که در این اساسنامه گنجانیده نشده‌اند، موضوع مقررات خاص خواهند بود که در هر کنگره قابل تغییر هستند.

۵- کنفرانس مقدماتی در لندن، سپتامبر ۱۸۶۵ (۳)

شورای مرکزی، که بعداً به اسم شورای عمومی خوانده شد، منتخب اجلاس تالار سنت مارتن، تصمیم گرفته بود تا اولین کنگره جامعه بین‌المللی کارگران را در بروکسل در اوائل سپتامبر ۱۸۶۵ برگزار کند. بعداً شورای مرکزی این تصمیم را ناپخته ارزیابی نمود، به این دلیل که از یک طرف فرصت کافی برای آن که جامعه بین‌المللی یا گرفته و ریشه بدواند موجود نبود و از طرف دیگر، دولت بلژیک که به دستورات واصله از پاریس در زمینه سیاست داخلی تسلیم می‌شود، قانونی که اجازه اخراج دل‌پخواه خارجی را می‌دهد را دوباره احیا کرد. شورای مرکزی یک کنفرانس مقدماتی در لندن را به جای کنگره عمومی در بروکسل فرا خواند. فقط نمایندگان چند کمیته رهبری کننده از اروپا می‌توانستند در کنفرانس شرکت کنند.

کنفرانس لندن مسائلی که می‌بایست در کنگره عمومی بعدی، در سپتامبر ۱۸۶۶، مورد بحث قرار گیرد را تعیین نمود. ژنو به عنوان محل برگزاری کنگره انتخاب شد.

۶- کنگره ژنو، سوم تا هشتم سپتامبر ۱۸۶۶ (۴)

شصت نماینده در کنگره حضور داشتند، که از آن میان ۴۵ نفرشان اعضاء ۲۵ شعبه جامعه بین‌المللی کارگران و ۱۵ نفرشان عضو ۱۱ انجمن وابسته به آن بودند.
در آغاز مباحث، جدل داغی درباره حق شرکت در کنگره در گرفت. تعداد زیادی از اعضا جامعه بین‌الملل بطور فردی از فرانسه

آمده بودند و اگر چه نمی‌توانستند اعتبارنامه نمایندگی از هیچ شعبه‌ای را ارائه دهند، اما می‌خواستند به عنوان نمایندگان شعبه‌های پاریس پذیرفته شده و در مباحث کنگره شرکت نمایند. آن‌ها به قوانین فرانسه که داشتن سازمان دانی را برایشان ممنوع می‌نمود، اشاره می‌کردند. بعضی از اعضا از خواست آنان حمایت نمودند. از نظر آنان، سازمان دهی کنگره نه کامل بود و نه نهایی. و بنابراین، آنان (اعضا شرکت کننده در کنفرانس-م) نمی‌بایست خیلی سخت‌گیر یا وسواسی باشند و ترجیحا هر عضو منفردی که اصول جامعه بین‌الملل را قبول دارد در جریان مباحث شرکت دهند. اما نمایندگان بریتانیایی مدعی بودند که به عنوان نمایندگان شعبات و انجمن‌هایی که هر یک چندین هزار عضو دارند، آمده‌اند و بر این اساس خواستار آن بودند که سیستم نمایندگی در کنگره به کار گرفته شود. آن‌ها اظهار می‌کردند که قبول افرادی که هیچ تشکیلات سازمان یافته‌ای را نمایندگی نمی‌کنند، به قانون برابری در رای گیری صدمه زده و حقوق نمایندگان بریتانیایی را مورد تضییق قرار می‌دهد. کنگره تصمیم گرفت که حق شرکت در مباحث و رای گیری باید منحصرأ به نمایندگانی که قادر به ارائه اعتبارنامه‌های رسمی هستند، داده شود.

پس از کنترل اعتبار نامه‌ها، کنگره کار خود را برای انتخاب هیات رئیسه و اجرایی به پیش برده و یونگ ساعت ساز، یکی از اعضا شورای عمومی لندن، به عنوان رئیس کنگره انتخاب شد. او با مهارت تمام جریان مباحث را اداره کرد. فرانسوی‌های پرحرارت فقط می‌خواستند خودشان حرف بزنند و این پیشبرد مباحث را بسیار مشکل می‌کرد. اما کاردانی، خونسردی و وقار رئیس کنگره که مورد حمایت قاطع و معقولانه کارگران انگلیسی و آلمانی بود، بر هر تشنج تهدید کننده فائق آمد. ارائه حتی یک خلاصه کوتاه از مباحث، خارج از حوصله این نوشته است. گزارشات میسوط مباحث تمام کنگره‌های جامعه بین‌المللی در مجله **DER VORBOE; POLITISCHE UND SOCIALE ZEITSCHRIFT** که از سال ۱۸۶۶ به عنوان ارگان مرکزی شعبه آلمانی زبان جامعه بین‌المللی کارگران تحت سردبیری **Baker** منتشر می‌شود، آمده است. مباحث عمدتاً درباره «دستورالعمل‌هایی برای نمایندگان شورای عمومی موقت» بود، که جوهر مفاد آن توسط کنگره تصویب شد.

مهم‌ترین نکات آن به قرار زیر است:

بند ۱ این دستورالعمل‌ها مربوط به تشکیلات جامعه بین‌المللی است. این مقررات مورد اشاره که در طول ۲ سال پراوتیک مورد آزمایش قرار گرفته بود، برای تصویب نهایی توصیه گردید. لندن به عنوان مقر شورای عمومی در یک سال آینده پیشنهاد گردید و پیشنهاد انتخاب شورای عمومی و یک دبیر کل، با حقوق هفتگی ۲ پوند، به عنوان تنها کارمند حقوق بگیر جامعه بین‌الملل به کنگره ارائه شد.

کنگره، اساسنامه موقت را تایید نمود، تصمیم گرفت که لندن به عنوان مقر شورای عمومی باقی بماند و شورای عمومی موقت لندن فعالیت خود را در سال اداری ۱۸۶۶-۱۸۶۷ ادامه دهد. کنگره، تاریخ آغاز کنگره بعدی در لوزان را در اولین دوشنبه سپتامبر ۱۸۶۷ تعیین کرد.

بند ۲ دستورالعمل‌ها درباره کمک‌های بین‌المللی است، که بین‌الملل اول می‌تواند به کارگران تمام کشورها در مبارزه‌شان علیه سرمایه بدهد. این دستورالعمل‌ها اشاره بر آن دارد که این امر تمام فعالیت جامعه بین‌الملل، که هدفش متحد کردن و سراسری نمودن تلاش‌های تالکون پراکنده طبقات کارگر برای رهایی در کشورهای مختلف است را در برمی‌گیرد. تا همین جا هم جامعه بین‌الملل می‌توانست افتخار کند که در یک مورد با موفقیت توطئه‌های سرمایه‌داران را، که همیشه برای سوءاستفاده از کارگران خارجی به عنوان ابزاری علیه کارگران محلی در حال اعتصاب آمادگی دارند، خنثی کرده است. این یکی از بزرگ‌ترین اهداف جامعه بین‌المللی است، تا کارگران کشورهای مختلف را ترغیب نماید که نه فقط احساس برادری و رفاقت در ارتش رهایی را داشته باشند، بلکه همان طور هم عمل نمایند. پیشنهاد شد که به عنوان یک هم کوشی دیگر بین‌المللی، «تحقیقات آماری در مورد وضعیت طبقه کارگر همه کشورها توسط خود طبقه کارگر» به عمل آید. برای موفقیت آن، مربوطترین سنوالات در طرحی تنظیم شدند که در زیر می‌آید. کارگران با اقدام به چنین امر خطیری، توانایی خود را برای به دست گرفتن سرنوشت خویش در دستان خود نشان خواهند داد. از این رو، پیشنهاد شد که تمام شعبه‌های جامعه بین‌الملل بلافاصله کار را شروع کنند و کنگره تمام کارگران اروپا و آمریکا را به همکاری در گردآوری اجزاء آمارهای مربوط به طبقه کارگر دعوت کند. به علاوه، قرار شد که تمام گزارش‌ها و مدارک به شورای عمومی ارسال گردند، تا شورا آن‌ها را به صورت گزارش کاملی تدوین کرده، مدارک را به عنوان ضمیمه به آن الحاق نماید و این گزارش همراه ضمیمه‌اش بعد از تصویب کنگره منتشر شود.

طرح عمومی پیشنهادی برای تحقیق شامل مواد زیر است، که البته با توجه به شرایط محلی می‌توانند تغییر یابند:

- ۱- اسم صنعت،
 - ۲- سن و جنسیت شاغلین،
 - ۳- تعداد شاغلین،
 - ۴- حقوق و دستمزدها: الف) کارآموزان، ب) دستمزدها بر اساس روز کار یا قطعه‌کاری، ج) میزان پرداختی توسط واسطه‌ها، میانگین هفتگی، سالانه،
 - ۵- الف) ساعات کار در کارخانه‌ها؛ ب) ساعات کار در مورد کارفرمایان کوچک و کار خانگی، اگر کار به این شیوه‌های متفاوت انجام می‌گیرد، ج) کار شبانه و کار روزانه،
 - ۶- زمان غذا و استراحت،
 - ۷- نوع کارگاه‌ها و کار: تراکم کارگران، تهویه ناکامل، نیاز به نور آفتاب، استفاده از روشنایی گاز، نظافت و غیره،
 - ۸- ماهیت اشتغال،
 - ۹- تاثیر کار بر روی وضعیت فیزیکی،
 - ۱۰- وضعیت روحی، آموزش،
 - ۱۱- وضعیت حرفه: آیا کار فصلی است یا کمابیش بطور یک سانی در طول سال توزیع می‌گردد. آیا کالاها بشدت تابع نوسانات قیمت‌ها هستند، و یا در معرض رقابت خارجی قرار دارند. آیا برای مصرف داخلی تولید شده‌اند یا صادرات و غیره.
- این پیشنهادات شورای عمومی در کنگره به اتفاق آراء پذیرفته شد و از آن موقع تحقیقات آماری کارگران درباره ارزیابی اوضاع خودشان منظمأ به جلو می‌رود.

بند ۳ دستورالعمل‌ها مربوط به محدودیت روز کار است، که بیان می‌دارد این امر یک شرط ابتدایی است که بدون آن تمام کوشش‌های دیگر برای بهبود اوضاع در رهایی محکوم به شکست خواهد بود. محدودیت روز کار برای تامین سلامتی و تجدید قوای بدنی طبقه کارگر، که بزرگ‌ترین بخش هر ملتی را تشکیل می‌دهد، و هم چنین جهت تامین امکاناتی برای رشد فکری،

روابط اجتماعی و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی آن ضروری است. به این دلیل، کنگره باید اعلام نماید که خواهان محدودیت قانونی روز کار به ۸ ساعت می‌باشد. این تصمیم کنگره، محدودیت روز کار را که عموماً از جانب کارگران آمریکایی مطالبه می‌شود، به پلاتفرم مشترک طبقه کارگر در سراسر جهان ارتقا خواهد داد. کار شبانه فقط در موارد استثنایی در حرفه‌ها و صناعی که توسط قانون مشخص می‌شوند، مجاز خواهد بود و جهت گیری باید این باشد که کار شبانه به تدریج ملغی گردد. در هر صورت، این طرح فقط اشاره به افراد ۱۸ سال به بالا مرد یا زن دارد، گرچه زنان می‌بایستی از هر گونه کار شبانه و هر نوع شغلی که مضر به خصوصیات جنسی آنان باشد و یا آن‌ها را در معرض تاثیرات سمی و یا بنحوی زیان‌آور قرار دهد، اکیدا معاف گردند.

کنگره با اکثریت ۵۰ رای در مقابل ۱۰ رای، با این پیشنهادات موافقت نمود. اقلیت از آن نمایندگان فرانسوی‌ای تشکیل می‌شد، که موافق محدودیت قانونی روز کار به ۱۰ ساعت بودند.

بند ۴ دستورالعمل‌ها کاملاً به ریشه بلای اجتماعی «کار کودکان و نوجوانان» (از هر دو جنس) حمله می‌کند. گرایش صنعت مدرن به این که کودکان و نوجوانان از هر دو جنس را در کار عظیم تولید اجتماعی سهیم گرداند، به عنوان یک گرایش مرفعی مورد تایید قرار می‌گیرد. هر چند که تحت حاکمیت سرمایه این پدیده به عملی نفرت آور تبدیل شده است. در یک اوضاع منطقی اجتماعی، هر کودک نه ساله‌ای باید تبدیل شدن به یک کارگر مولد را آغاز نماید، تا این که هیچ فرد بالغ توانایی از این قانون عمومی طبیعت معاف نشود که می‌گوید: برای آن که بتوانی بخوری، کار بکن، نه فقط کار فکری، بلکه کار بدی هم. در زمان حاضر، به هر رو، کنگره فقط امر کارگران را مد نظر دارد. کنگره این جا کودکان و نوجوانان از هر دو جنس را به سه دسته، که هر کدامشان برخوردی متفاوت می‌طلبند، تفکیک می‌نماید. دسته اول از سن ۹ تا ۱۲ سال، دومی ۱۳ تا ۱۵، و سومی ۱۶ تا ۱۷ سال است. پیشنهاد شد که اشتغال دسته اول در هر کارگاه یا کار خانگی می‌بایست قانوناً به ۲ ساعت، دسته دوم به ۴ ساعت و دسته سوم به شش ساعت کار روزانه محدود گشته و برای دسته سوم حداقل زمان استراحتی معادل یک ساعت برای صرف غذا و تمدید قوا قانوناً در نظر گرفته شود.

چنین مطرح گردید، که لازم است آموزش در مدارس ابتدایی قبل از نه سالگی آغاز گردد. اما کنگره در این جا فقط چاره‌های لازم برای مقابله با گرایش‌های آن نظام اجتماعی را مورد بحث قرار داد، که کارگران را هر چه بیش‌تر صرفاً به یک وسیله برای انباشت سرمایه تنزل می‌دهد و والدین را به خاطر نیاز به تامین معیشت، ناگزیر به فروش کودکانشان می‌کند. حقوق کودکان و نوجوانان می‌باید مورد دفاع قرار گیرد. آن‌ها خود قادر به این کار نیستند. از این رو، این وظیفه جامعه است که به فکر رفاه آن‌ها باشد.

اگر بورژوازی و اشرافیت وظایف خود را در قبال فرزندان خود فراموش می‌کند، گناه خودشان است. این کودکان، ضمن بهره‌مندی از امتیازات آن‌ها، محکوم به این بودند که از تعصبات آنان نیز لطمه ببینند.

مساله طبقه کارگر کاملاً متفاوت بود. کارگر عنصر آزاد نبود. متأسفانه در موارد بسیاری او نادان‌تر از آن بود که بتواند منافع واقعی فرزند خویش، یا شرایط متعارف رشد انسانی، را درک نماید. اما بخش آگاه‌تر طبقه کارگر کاملاً می‌فهمید که آینده طبقه خود و از آن رو بشریت تماماً به شکل گیری نسل رو به رشد کارگران بستگی دارد. کارگران به خوبی می‌دانستند که قبل از هر چیز کودکان و کارگران نوجوان باید از تاثیرات نابود کننده نظام فعلی کار در امان بمانند، و این فقط می‌توانست از طریق تبدیل شعور اجتماعی به نیروی اجتماعی عملی شود. و تحت شرایط موجود، هیچ راه دیگری برای تحقق این امر موجود نبود، مگر از طریق قوانین عمومی که توسط قدرت دولتی به اجرا درآید. اگر طبقه کارگر دولت را در به اجرا درآوردن چنین قوانینی حمایت می‌کرد، این به هیچ وجه منجر به تقویت قدرت دولتی نمی‌شد، بر عکس طبقه کارگر آن قدرتی را که اکنون علیه‌اش مورد استفاده قرار می‌گیرد، به عامل اجرایی خود تبدیل می‌نمود. او با یک قانون عمومی چیزی را به دست می‌آورد، که از طریق اقدامات بی حاصل، در شکل تعدادی تلاش‌های منفرد پراکنده، ممکن نبود.

کنگره با حرکت از این موضوع اعلام نمود، که هیچ پدر و مادر و کارفرمایی نباید اجازه داشته باشند نیروی کار نوجوانان را به کار گیرند، مگر زمانی که کار با آموزش هم راه باشد.

منظور از آموزش سه چیز بود: اول، آموزش فکری؛ دوم، آموزش فیزیکی. شبیه آموزشی که در مدارس ورزشی و تمرینات نظامی داده می‌شود؛ سوم، آموزش تکنیکی. که اصول عمومی تمام مراحل تولید را یاد داده و هم زمان کودک و نوجوان را با استفاده عملی و کاربرد ابزار ابتدایی همه حرفه‌ها آشنا می‌نماید.

یک دوره آموزشی تدریجی و ارتقا یابنده فکری، ورزشی و فنی باید با دسته بندی کارگران نوجوان تناسب داشته باشد. و مخارج مدارس فنی باید بخشاً از طریق فروش تولیدات آن‌ها تامین گردد.

ترکیبی از کار مولد با درآمد، آموزش فکری، پرورش بدنی و آموزش فنی، طبقه کارگر را به سطحی بسیار بالاتر از طبقات متوسط و بالا ارتقا می‌دهد.

ناگفته روشن است که استخدام افراد تا هفده سال در کار شبانه و سایر حرفه‌هایی که به سلامتی ضرر می‌رساند، باید اکیدا توسط قانون منع شود.

کنگره به اتفاق آرا با این توضیحات موافقت کرده و قطعنامه‌ای با این مضمون اضافه نمود، که آموزش فنی نوجوانان علاوه بر جنبه تئوریک، باید ماهیتی عملی داشته باشد و این که نه سرپرستان و سرکارگران کارخانه، بلکه خود کارگران در مدارس فنی مورد بحث آموزش ببینند.

۷- کنگره لوزان (LAUSANNE) دوم تا هشتم سپتامبر ۱۸۶۷ (۵)

در این کنگره، ۶۴ نماینده حضور داشتند که از آن میان آلمانی‌ها توسط ۲۵ عضو نمایندگی می‌شدند. کنگره از تمام مراسم افتتاحیه صرف نظر نمود و مستقیماً کار خود را با انتخاب هیات رئیسه و اجرایی شروع کرد. اوژن دوپون (Eugene Dupont) عضو شورای عمومی و نماینده شعبه فرانسه در لندن به ریاست کنگره انتخاب شده و به خوبی از عهده وظایف نه چندان آسان خود برآمد. فضای عالی جلسه وی را در پیشبرد وظایف تقویت نمود. نه حرف غیردوستانه‌ای که احتیاج به اصلاح داشته باشد، رد و بدل شد، نه لازم شد اظهارات ناشایستی تکذیب گردند و نه حرکات ناشایسته‌ای به چشم خورد. این بار هم مانند کنگره اول، مشکل صحبت به سه زبان (انگلیسی، آلمانی و فرانسه) به خوبی حل شد.

مهمترین نکات در این کنگره، گزارشات و بخش‌ها و انجمن‌های وابسته در مورد موفقیت‌ها و رشد بین‌الملل اول بود. بازگویی حتی خطوط کلی این گزارشات بسیار جالب ما را از مسیر بحث‌مان دور می‌کند و ما این جا می‌توانیم از آن‌ها صرف نظر کنیم، بخصوص این که در فصل دیگری رشد کنونی جامعه بین‌الملل مورد بررسی قرار خواهد گرفت. مباحث رسمی کنگره

۱۸۶۷ توسط *Imprimerie de la Voix de L Ivenir, Chaux de fonds* به فرانسوی منتشر گردیده است. واقعه زیر خصلت نمای روحیه حاکم بر کنگره بود:

گاسپاره استامپا (*Gaspere Stampa*) از میلان، نماینده شورای مرکزی جامعه کارگران ایتالیایی، که ۶۰۰ انجمن را در بر می‌گیرد و مقرش در ناپل است، در نشست ۴ سپتامبر اعلام کرد که گاریبالدی (*Garibaldi*) سر راهش به کنگره صلح در ژنو از لوزان خواهد گذشت. او پیشنهاد نمود که کنگره یک هیأت نمایندگی انتخاب کند که به ویلنه‌نیو رفته و از جانب کنگره به گاریبالدی خوش آمد بگوید و از او برای شرکت در کنگره در ظرفیت رئیس افتخاری جامعه فوق‌الذکر کارگران ایتالیایی دعوت به عمل آورد. سایر نمایندگان با این پیشنهاد مخالفت کردند. هر قدر هم که گاریبالدی محبوب باشد، کنگره‌ای که طبقه کارگر را نمایندگی می‌کند، نباید هیچ تک شخصیتی را بستاند. اما اگر گاریبالدی مایل باشد تا به عنوان رئیس افتخاری جامعه کارگران ایتالیایی در کنگره شرکت کند، همانند هر نماینده دیگری صمیمانه پذیرفته خواهد شد. کنگره پس از تصمیم‌گیری در مورد پیشنهاد استامپا به دستور جلسه پرداخت.

برگزاری تقریباً هم‌زمان کنگره بین‌المللی صلح در ژنو (۹ تا ۱۲ سپتامبر)، که خیلی از اعضای کنگره جامعه بین‌المللی کارگران در ظرفیت شخصی قصد شرکت در آن را داشتند، کنگره جامعه بین‌المللی را ملزم می‌نمود تا موضع خود را در رابطه اتحادیه صلح در ژنو تعیین کند. این کار با قطعنامه زیر که صمیمانه مورد استقبال قرار گرفت انجام شد: "نظر به این که فشار جنگ بیش از طبقات دیگر جامعه روی طبقه کارگر سنگینی می‌کند، زیرا جنگ نه فقط معیشت او را می‌رباید، بلکه طبقه کارگر را وادار به دادن بیش‌ترین خون می‌کند؛

نظر به این که فشار به اصطلاح صلح مسلح، از طریق هدر دادن بهترین انرژی‌های مردم در کار غیرتولیدی و مخرب، به همان اندازه جنگ بر دوش طبقه کارگر سنگینی می‌کند؛ و بالاخره نظر به این که هر علاج ریشه‌ای این مصیبت تغییر شرایط اجتماعی موجود را، که بر استثمار یک بخش از جامعه توسط بخش دیگر مبتنی است، ضروری می‌سازد؛

کنگره جامعه بین‌المللی کارگران، جانب‌داری کامل و بی‌چون و چرای خود را از اتحادیه صلح، که ۷ سپتامبر در ژنو تاسیس گردید و تلاش‌های آن در خدمت صلح می‌باشد، اعلام داشته و خواستار آن است که نه فقط جنگ ملغی گردد، بلکه ارتش‌های دائمی هم منحل شوند و به جای آن اتحاد آزاد و سراسری خلق‌ها بر اساس عدالت و هم‌بستگی برقرار گردد. اما با این شرط که طبقه کارگر از موقعیت در بند و تحت ستم خود و تبعیض اجتماعی رها گردد و به مبارزه متقابل طبقات از طریق اصلاح تضادهای معمول خاتمه داده شود."

کنگره ژنو جامعه بین‌المللی کارگران، در ۱۸۸۶، موضوع بحث‌های زنده مطبوعات فرانسوی بخصوص در پاریس و میلان بود. اما روزنامه‌های بزرگ لندن با سکوت مرگباری از این موضوع گذشتند. ولی یک سال بعد در مورد کنگره لوزان وضع این طور نبود. روزنامه تایمز، خبرنگار خود را در آن جا داشت. به علاوه، این روزنامه سرمقاله‌هایی در مورد جامعه بین‌المللی کارگران منتشر کرد و این کارش سرمشق همه روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های سراسر انگلستان گردید. پس از این بدعت روزنامه تایمز، نشریات دیگر هم دیگر کسر شان خود نمی‌دانستند که نه فقط چند یادداشت، بلکه حتی مقالات بلندی را به مسائل کارگری اختصاص دهند. تمام آن‌ها، کنگره بین‌المللی اول را مورد بحث دادند. این کاملاً طبیعی بود، که خیلی از روزنامه‌ها به موضوع با حالتی طعنه آمیز و از بالا برخورد کنند. چه هر اقدامی در کنار جنبه‌های جدی‌اش، جنبه‌های بامزه‌ای هم دارد و چطور ممکن بود که کنگره کارگران با آن فرانسوی‌های پرحرفش کاملاً از این امر میرا باشد؟

اما با وجود همه این‌ها، مطبوعات انگلیسی کاملاً برخورد بسیار منصفانه‌ای به کنگره داشته‌اند. حتا روزنامه *The Manchester Examiner*، که در حقیقت ارگان جان‌برایت (*John Bright*) و مکتب منچستر است، در سرمقاله مناسبی کنگره را مانند یک واقعه مهم و دوران ساز تصویر نمود. هر جا که این کنگره با نابرابریش - کنگره صلح - مقایسه شده بود، این قیاس همیشه به نفع برادر بزرگتر (کنگره بین‌المللی کارگران-م) بود. آن‌ها در کنگره کارگران یک تراژدی ترسناک پر حادثه را مشاهده می‌کردند، در حالی که در دیگری (کنگره صلح-م) چیزی به جز یک نمایش بی‌حاصل دیده نمی‌شد.

۸- جامعه بین‌المللی کارگران، اتحادیه‌های صنفی و اعتصابات

با بنیان‌گذاری جامعه بین‌المللی کارگران، عصر جدیدی برای اتحادیه‌های صنفی انگلستان شروع شد. پیش‌تر آن‌ها فقط درگیر مبارزه برای دستمزد و زمان کار بودند و تنگ نظری نظام پیشه‌وری قرون وسطانی محدودشان می‌کرد. اتحادیه‌های صنفی، نهادهایی نه فقط کاملاً قانونی، بلکه به رسمیت شناخته شده از جانب دولت هستند که قانون پارلمانی ۱۸۲۵ مجازشان شناخته و درگیری‌های روزمره بین کار و سرمایه ضروری‌شان نموده است. هدف آن‌ها دفاع از منافع کارگران در مقابل اربابان و سرمایه‌داران است. سلاح غائی آن‌ها اعتصاب است، که قانونیت آن توسط قانون پارلمانی فوق‌الذکر محترم شناخته شده، به شرطی که از هر گونه بهم خوردن مستقیم آرامش اجتناب شده و هیچ گونه تلاشی برای محدود نمودن کسب و کار توسط زور صورت نگیرد. اتحادیه‌های صنفی، تحت حمایت این قانون، در همه مناطق صنعتی انگلستان رشد کرده و با اتکا به تعداد اعضا، تشکیلات و ذخائرشان تبدیل به نهاد پر قدرتی شده‌اند که با کارفرمایان به مقابله برخاسته، احترام آن‌ها را جلب کرده، و نفوذ خود را به طرق مختلف بسیاری محسوس می‌نمایند. آن‌ها تمام دوره‌های ارتجاع سیاسی، همه طرح‌های مخالفت آمیز اربابان و سرمایه‌داران، تمام قحطی‌ها و بحران‌های تجاری دهه‌های گذشته را دوام آورده‌اند و برای سازمان‌یابی طبقه کارگر همان اهمیتی را دارند که برپایی کمون‌ها در قرون وسطی برای طبقات متوسط جامعه بورژوازی داشت. در واقع، این را کارل مارکس مدت‌ها پیش، در ۱۸۴۷، در نوشته‌اش علیه پرودون تحت نام «فقر فلسفه، پاسخی به فلسفه فقر آقای پرودون» (پاریس، ۱۸۴۷) نشان داده است.

اکنون بر این اتحادیه‌های صنفی معلوم گشته است که از یک طرف - بدون آن که خود بدانند - ابزاری برای سازمان‌دهی طبقه کارگر شده‌اند و این که به موازات اهداف فوری و جاری خود نباید هدف عمومی کسب رهانی کامل سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر را فراموش کنند و از طرف دیگر، به همان درجه بر آن‌ها معلوم گشته که هیچ گونه توفیق نهانی بدون اتحاد بین‌المللی ممکن نیست و جنبش کارگری، دقیقاً بنا به ماهیت خود، مرزهای ملی و کشوری را در می‌نوردد. به این دلیل است که قطعنامه زیر در کنفرانس بزرگ نمایندگان اتحادیه‌های صنفی امپراتوری بریتانیا، سال ۱۸۶۶، در شفیلد، طرح شده و تصویب گشت. (۶)

"این کنفرانس، با قدرانی تمام از تلاش‌های جامعه بین‌المللی برای متحد نمودن کارگران همه کشورها با یک رشته اخوت، جدا به همه انجمن‌هایی که در این جا نمایندگی می‌شوند، مصلحت بودن پیوستن به این جامعه را توصیه می‌نماید و معتقد است که

برای پیشرفت و رفاه کل جامعه کارگری، این امر ضروری است." شورای اصناف لندن (۷)، که سازمان مرکزی اتحادیه‌های صنفی انگلستان است، تا این زمان با شورای عمومی جامعه بین‌المللی کارگران در لندن به توافق رسیده بود. دبیر شورای اصناف، آقای ادگار (Edgar) در عین حال عضو شورای عمومی جامعه بین‌المللی بود و هنوز هم هست. فقط از این زمان بود، که فعالیت‌های اتحادیه‌های صنفی انگلستان خصلت عمومی کسب کرد. این نکته خیلی زود، وقتی که آن‌ها برای اولین بار در جنبش سیاسی نقش مسقیم ایفا کردند، مشهود گردید. همه می‌دانند که میزان موفقیت آن‌ها چقدر بود. پس از سقوط کابینه راسل - گلاستون در ژوئن ۱۸۶۶ به نظر می‌رسید، که رفورم پارلمانی برای مدت زمان نامعلومی به تعویق خواهد افتاد. رهبران حزب محافظه‌کار، در میان هلهله تحسین آمیز و پر سر و صدای اکثریت (نمایندگان پارلمان) اعلام نمودند که هیچ رفورمی ضروری نیست. در این مقطع، کارگران سرنوشت جنبش را به دست گرفتند. گردهم‌آنی‌های توده‌ای در ابعاد وسیع در لندن، بیرمنگام، منچستر، گلاسکو، بریستول و سایر شهرها فراخوانده شدند که در آن‌ها اتحادیه‌های صنفی، در ظرفیت خود، شرکت نمودند. شورای اصناف از اتحادیه رفورم (۸) که نهاد هدایت‌کننده جنبش بود، پشتیبانی نمود. پیروزی، در عرض چند ماه، حاصل شد و دولت محافظه‌کار مجبور گردید تا رفورم پارلمانی را آغاز نماید. (۹)

سال‌های ۱۸۶۶ تا ۱۸۶۸، در انگلستان همانند سایر کشورهای قاره اروپا، بخصوص پر از اعتصابات کارگری و تعطیل موقت کارخانه‌ها از جانب سرمایه‌داران بود. علت عمومی این وضعیت بحران ۱۸۶۶ و پی‌آمدهای آن بود. بحران سفته بازی را فلج نمود. شرکت‌های بزرگ به حال تعطیل درآمده و آن سرمایه‌گذارانی که به علت شرایط تغییر یافته در بازار پول نمی‌توانستند به تعهدات مالی‌شان، که در زمان اوج سفته بازی کرده بودند، عمل نمایند به ورشکستگی می‌افتادند. رکود در همه موسسات تجاری به حدی رسیده بود، که فقط انباشت غیرعادی طلا در بانک‌های انگلستان و فرانسه از آن پیشی می‌گرفت. و طلا در بانک‌ها به این دلیل انباشت شده بود، که هیچ مورد مصرف دیگری به منظورهای تجاری برایش پیدا نمی‌شد. این وضعیت به توقف عمومی تجارت و افت عمومی قیمت‌ها انجامید. تنها قیمت خواروبار، مشخصاً نان، این ضروری‌ترین مایحتاج کارگران، به خاطر کشت ناموفق ۱۸۶۶ و ۱۸۶۷ بالا رفته بود. و دقیقاً در زمان این قحطی عمومی بود، که برای بحران جهانی، که کارگران وجودش را از طریق کاهش ساعات کار و دستمزدهایشان توسط کارفرمایان احساس می‌نمودند، نازل گردید. دلیل اعتصابات و بستن کارخانجات متعدد این بود. به علاوه، بر حسب اتفاق، قوانین علیه هم‌بازی کارگران در فرانسه و سایر کشورهای قاره درست به تازگی ملغی شده بودند. هم چنین بی‌شک قطعنامه‌های کنگره‌های کارگری در ژنو و لوزان (کنگره‌های بین‌الملل اول که به ترتیب در سال‌های ۱۸۶۶ و ۱۸۶۷ برگزار گردیدند) یک تاثیر روانی داشت، که همه جا با وقوف کارگران به این که می‌توانند به حمایت پر قدرت بین‌الملل اول اتکا نمایند، بیش‌تر هم تقویت می‌شد.

اما آن بخش از مطبوعات بورژوازی اروپا که جامعه بین‌المللی کارگران را به دلیل دامن زدن به این درگیری‌ها محکوم می‌کردند، در اشتباه بودند. هیچ‌جا بین‌الملل اول اعتصابی را شروع نکرد، و دخالت خود را صرفاً محدود به مواردی نمود که ماهیت درگیری‌های محلی آن را ایجاب نموده و اقدام به عمل از جانب بین‌الملل را می‌طلبیدند. مشخصاً بین‌الملل اول در سه مورد مهم دخالت نمود، و در این موارد از فرصت برای تبلیغ موفق اصول خود استفاده کرد.

ابتدا لازم است چند ملاحظه کلی را درباره تاکتیک‌های بین‌الملل اول در طول اعتصابات کارگران انگلیسی، که همکاری آن را خواسته بودند، بیان کنیم. شمه‌ای از این‌ها که در «سومین گزارش سالیانه»، که شورای عمومی لندن به کنگره لوزان بین‌الملل ارائه نمود، آمده است، می‌گوید:

"این یک حربه متعارف سرمایه‌داران بریتانیایی، نه فقط در لندن، بلکه در ایالات دیگر هم، بود که زمانی که کارگزارانشان به آرامی تسلیم زورگونی‌های خودسرانه آن‌ها نمی‌شدند، آن‌ها با وارد کردن خارجی‌ها کارگران انگلیسی را بیکار می‌نمودند. بیش‌تر موارد صرف امکان تحقق چنین وارداتی کافی بود، تا کارگران بریتانیایی را از پافشاری بر مطالبات‌شان منصرف نماید. اقدامی که از جانب شورای عمومی به عمل آمد، این تاثیر را داشته که به طرح شدن علنی چنین تهدیداتی خاتمه دهد. هر جا که کاری از این دست مد نظر سرمایه‌داران هست، باید مخفی انجام گیرد و کافی است تا کوچک‌ترین اطلاعاتی در این باره دستگیر کارگران شود، تا نقشه‌های سرمایه‌داران عقیم گردند. هر وقت یک اعتصاب یا تعطیل کارخانه در یکی از صنایع وابسته به بین‌الملل رخ می‌دهد، به عنوان یک قاعده، به رابطین بین‌الملل در قاره اروپا فوراً دستور داده می‌شود تا به کارگران در مناطق مربوطه‌شان هشدار بدهند که وارد هیچ معامله‌ای با کارگزاران سرمایه‌داران جانی که در آن کشمکش است نشوند. در هر صورت، این عمل به صنایع وابسته به بین‌الملل محدود نمی‌شود. در صورت دریافت تقاضا، همین اقدام در مورد سایر صنایع هم به عمل می‌آید."

در واقع، به این ترتیب بود که مانورهای سرمایه‌داران انگلیسی در طول اعتصابات، ناشی از تعطیلی کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، کارگران خاک ریز راه‌آهن، مامورین بلیط و رانندگان قطار، کارگران معادن روی، کارگران سیم کش، چوب برها و غیره عقیم شدند. در چند مورد، فی‌المثل در اعتصاب سبده‌سازان لندن، سرمایه‌داران کارگرانی از بلژیک و هلند مخفیانه به انگلستان قاچاق کرده بودند. اما به دنبال فراخوانی از شورای عمومی جامعه بین‌المللی کارگران، اینان با کارگران انگلیسی هم بستگی کردند. خدمات حتا بیش‌تری توسط کمیته اجرایی بین‌الملل در پاریس برای گروه معینی از کارگران داده شد. در روباکس (Roubaix) صاحبان کارخانه روبان خودسرانه مقررات تنبیهی را در کارخانه‌های خودشان معمول داشتند، که طبیعتاً بطور عمده به کسر کردن دستمزدها منجر می‌شد. نتیجه اجتناب ناپذیر این سیستم جریمه، اخراج کارگرانی که علیه آن اعتراض نمودند، تعطیلی کارخانه که منجر به شورش کارگران و دخالت مسلحانه از جانب مقامات شد، بود. اما، این جا، شورای مرکزی جامعه بین‌الملل در پاریس دخالت کرد و ثابت نمود که صاحبان کارخانه‌ها بدون آن که وقعی به قانون گذار و قاضی و ژاندارم بگذارند، با مقررات تنبیهی خود قانون را نقض کرده‌اند. در نتیجه، دولت فرانسه مجبور شد اعلام کند که هر گونه مقررات خصوصی کارخانه، به درجه‌ای که جنبه اداری صرف نداشته، بلکه جریمه‌هایی را تحمیل نمایند، غیرقانونی بوده و یک اخاذی مطلق به حساب می‌آید.

اما مهم‌ترین موارد دخالت تعیین‌کننده توسط جامعه بین‌المللی کارگران سه مورد زیر بودند:

۱- تعطیلی کارگاه‌های برنز پاریس در فوریه ۱۸۶۷

اهمیت اساسی و عظیم این درگیری به قرار زیر بود:

اتحادیه‌های صنفی فقط تازگی در فرانسه قانوناً مجاز شناخته شده بودند. کارگران برنزرکار، جمعیتی در حدود ۵ هزار نفر، اولین کسانی بودند که از این اوضاع بهره‌جسته و اتحادیه‌ای با الگوی انگلیسی در اوایل سال ۱۸۶۶ تشکیل دادند. طبیعتاً، از ابتدا،

این تشکل خاری در چشم اربابان بود و آن‌ها مصمم شدند تا در اولین فرصت آن را نابود سازند. در فوریه ۱۸۶۷، زمانی که اتحادیه خود را ناگزیر دید تا به نمایندگی از جانب اعضایش با پیش گذاشته و از ۵ نفر از اربابان بخواهد تا مقررات آن را رعایت کنند، این فرصت پیش آمد. بلافاصله، سرمایه‌داران انتلافی تشکیل دادند که از کارگران آن‌ها می‌خواست یا از عضویت در اتحادیه استعفا بدهند و یا کارگاه‌ها را ترک نمایند. این اقدام با بیکارسازی ۱۵۰۰ کارگر برنزکار توسط ۸۷ کارفرما به اوج خود رسید.

بدین ترتیب، در این مورد، موجودیت این عامل مهم جنبش در فرانسه (یعنی اتحادیه کارگران-مترجم) مورد منازعه بود. در شروع بیکارسازی‌ها، اتحادیه کارگران برنزکار ۳۵ هزار فرانک موجودی داشت. اتحادیه تصمیم گرفت که به هر یک از کارگران اخراجی هفته‌ای ۲۰ فرانک بپردازد، و بدین منظور با استفاده از میانجی‌گری صمیمانه بین‌الملل اول از اتحادیه‌های صنفی انگلستان قرض، با شرط بازپرداخت ماهیانه ۵ هزار فرانک، بگیرد.

به یمن کمک‌های مالی و معنوی شورای عمومی لندن، که کمک خواسته شده را از اتحادیه‌های صنفی انگلستان دریافت نمود، و هم چنین به یمن دخالت شورای مرکزی جامعه بین‌المللی کارگران در پاریس، که سایر اتحادیه‌های صنفی فرانسه را متقاعد نمود که به کارگران برنزکار شدیداً کمک کنند، کارگران پیروز شدند.

علاوه بر اهمیت اجتماعی پیروزی کارگران فرانسوی به کمک برادران انگلیسی‌شان، این واقعه اهمیتی بین‌المللی دارد که روزنامه **Courier Francais** مورخه ۲۴ مارس ۱۸۶۷ درباره‌اش چنین می‌گوید:

"م. تیریز گفت هیچ سیاست جدیدی در مناسبات بین‌المللی قابل تصور نیست. اما یک واقعه قابل توجه، که به هیچ وجه اتفاقی نیست، به وقوع پیوسته و از آن جا که منشأ آن مردم هستند، حکایت از چیزی دارد که واقعا تازه است. نمی‌شود گفت که آیا نفرت چند صد ساله و تقریباً غیرانسانی بین انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها هنوز هم در دل بخش‌هایی از دو ملت ریشه دارد یا خیر. اما این حقیقت که پرولتاریای انگلیس در مساله‌ای مربوط به اشتغال و دستمزدها از کارگران برنزکار پاریس حمایت می‌کند و هم یاری و کمک مالی به آن‌ها می‌دهد، نشانه یک سیاست نوین است که احزاب قدیمی آنرا درک نکرده و نخواهند کرد."

۲- اعتصاب ژنو در بهار ۱۸۶۸

در حالی که مورد کارگران برنزکار پاریس به موجودیت اتحادیه‌های صنفی در فرانسه مربوط بود، این جا مساله با موجودیت جامعه بین‌المللی کارگران در اروپا ارتباط پیدا می‌کرد.

درگیری بین جامعه بین‌المللی کارگران و یک بخش از کارفرمایان ژنو به شکل زیر شروع شده و ادامه یافت:

از آگوست ۱۸۶۷، مداوما شواهدی دال بر ناراضی عمیق کارگران ساختمانی ژنو از وضعیت‌شان وجود داشت. یک مجمع عمومی کارگران ساختمانی، که در نوزدهم ژانویه ۱۸۶۸ برگزار گردید، اقدام به انتخاب کمیته مشترکی نمود تا وارد مذاکره با کارفرمایان شده و از طریق یک قرارداد مسالمت آمیز کاهش زمان کار از ۱۲ به ۱۰ ساعت در روز و ۲۰ درصد افزایش دستمزد را تامین نماید. نامه‌ای تهیه شده و به اربابان ارائه گردید. کارفرمایان به جای تمکین به کارگران، یک ائتلاف مخالف تشکیل داده و اجلاس عمومی کارفرمایان ساختمانی را به تاریخ ۱۸ مارس فرا خواندند. کمیته موقت آن‌ها پیشنهادات مکرر کمیته کارگران را برای برگزاری مذاکرات مسالمت‌آمیز بین نمایندگان دو طرف، پیش از برپایی این اجلاس عمومی، رد کرد. طرز برخورد کمیته موقت کارفرمایان به کارگران نشان داد که از اجلاس عمومی آینده، آن‌ها چه انتظاری می‌توانند داشته باشند. کمیته کارگران اعلام کرد، که در انجام وظیفه‌اش پیرامون مذاکره با کمیته اربابان برای دست یابی به یک تفاهم با شکست روبرو شده است. در عصر روز ۱۴ مارس، کمیته کارگران از کمیته مرکزی جامعه بین‌المللی کارگران در ژنو درخواست کرد که امور را در دست خود گرفته و برای دست یابی به یک توافق میانجی‌گری نماید.

جامعه بین‌المللی وظیفه داشت این درخواست را اجابت کند. آن‌ها کمیسیونی شامل سه شهروند ژنو تعیین نمودند، هر چند تلاش‌های فردی اینان هم برای میانجی‌گری به نتیجه‌ای نرسید. بنابراین، در ۲۰ مارس، پس از آن که اجلاس عمومی روز هجدهم بالاخره به تشکیل یک جامعه کارفرمایان منجر شد، این کمیسیون یک دعوت علنی از «آقایان کنترات چی‌های ساختمان» برای شرکت در جلسه‌ای به تاریخ ۲۳ مارس به عمل آورد. درست روز بعد، پاسخی علنی در روزنامه‌ها منتشر شد که به نام اجلاس عمومی ۱۸ مارس به کمیسیون جامعه بین‌المللی کارگران اعلام می‌کرد که اجلاس عمومی اربابان، در مقابل فقط سه رای مخالف، تصمیم گرفته هیچ مذاکره‌ای با آن‌ها نداشته باشد.

صبح روز ۲۳ مارس، کمیسیون جامعه بین‌الملل، به وسیله آفیش‌های دیواری، اوضاع موجود را تشریح کرده و تذکر داد که اگر تا عصر آن روز هیچ نتیجه مناسبی عاید نشود و همه چشم‌اندازهای یک توافق مسالمت آمیز با کارفرمایان از بین بروند، آن‌ها دست به کار شده و مجمع عمومی همه بخش‌های جامعه بین‌المللی را فرا خواهد خواند. در ساعت ۶ عصر، فراخوان داده شد و اعضا بین‌الملل کارگران از همه سو بطرف خیابان رون - که ساختمان اتحادیه در آن قرار داشت - هجوم آوردند. دست پلچگی بورژوازی را فرا گرفت. در مغازه‌ها و خانه‌ها را قفل کردند، صندوق‌های نخل به جای امنی انتقال یافتند، و به کارکنان بعضی ادارات اسلحه و مهمات داده شد. در این فاصله، جامعه بین‌المللی با جمعیتی ۵ هزار نفره و نظمی نمونه بطرف محل موعود رژه رفته و در آن جا مجمع عمومی مقرر و خامت اوضاع را مورد بررسی قرار داده و به اتفاق آرا به کارگران ساختمانی در مورد پشتیبانی جامعه بین‌المللی اطمینان خاطر داد. پس از این اقدام، این نه جامعه بین‌المللی، بلکه نهادهای رهبری کننده اتحادیه‌های صنفی بودند که در میان هلهله رعدآسای اعضایشان و تضمین‌های پر شور برای حمایت، شروع اعتصاب کارگران بلوک زن، بنا، گچ کار و نقاش در ژنو را اعلام کرد. پس از آن اجتماع به آرامی متفرق شد. تا ساعت ۹ شب، ژنو چهره همیشگی را به خود گرفته بود.

اخبار اعتصاب، که اجتناب‌ناپذیر بود، به شورای عمومی جامعه بین‌المللی در لندن، و شوراهای اجرایی آن در بروکسل، پاریس و لیون در ۲۵ مارس ارسال گردید. و از آن‌ها به این دلیل که بخش ژنو جامعه بین‌الملل کارگران برای اعتصاب، که ابعادش فراتر از ظرفیت‌های آن بود، آمادگی نداشت، درخواست کمک فوری شد.

در همین فاصله، اربابان هم فرصت را جهت جلب کارگران جدید، عمدتاً از تیچینو و پیدمون (Ticino and Piedmont)، برای خودشان از دست ندادند. اما این کارگران جدید بلافاصله پس از ورود، به مقر جامعه بین‌المللی آورده شده و در آن جا از چگونگی اوضاع مطلع گشته و حمایت‌شان از اعتصابیون جلب گردید.

احتیاجی به گفتن ندارد که در طول این مدت جامعه بین‌المللی کارگران مورد وحشیانه‌ترین حملات و کینه جوانانه‌ترین اتهامات قرار داشت. مجله ژنو حمله را شروع کرده و از جانب «نیو زوریخر زایتونگ»، «نیو فری پرس» وین و سایر ارگان‌های

رادیکال، لیبرال و محافظه کار بورژوازی، شدیداً مورد حمایت قرار گرفت. بخاطر اقدامات پر تحرک شورای مرکزی ژنو، موضوع اعتصاب کاملاً در حاشیه قرار گرفت و جامعه بین‌المللی به صف مقدم جنبش رانده شد.

در ۲۸ مارس، جامعه کارفرمایان اطلاعیه‌های دیواری به تاریخ ۲۶ مارس منتشر نمود که در آن اربابان قول می‌دادند بطور کاملاً عادلانه‌ای به شکایات کارگران رسیدگی نمایند؛ آن‌ها را از استبداد و هیولای جامعه بین‌المللی کارگران - که به گفته کارفرمایان توسط پول‌های اجنبیان تامین گشته و به اعتصاب دامن زده بود - بر حذر داشتند؛ تفاهم دوستانه متقابل پیشین را به کارگران یادآوری کرده و از آن‌ها می‌خواستند که با اطمینان خاطر و منفرداً بر سر کار برگردند. (در این اطلاعیه هم چنین آمده بود که -م) کارفرمایان خوشحال خواهند شد که وضعیت کارگران را بهبود بخشند و علی‌الحساب یک روز کار ۱۱ ساعته را به آن‌ها اعطا می‌نمایند. اما اگر کارگران به هر دلیل، بر خلاف انتظار، مطابق این خواسته‌ها رفتار ننمایند، اربابان به سهم خود مجبور خواهند شد تا کارگاه‌های آن بخش‌هایی از صنعت ساختمان را هم که هنوز به اعتصاب نپیوسته‌اند، تعطیل کنند.

چون اربابان مایل نبودند با نمایندگان جامعه بین‌المللی کارگران وارد بحث شوند، تمام تلاش‌هایی که برای رسیدن به یک تفاهم به عمل آمد، بی نتیجه ماند. و از آن جایی که هیچ کارگری منفرداً سر کار برنگشت، تهدید تعطیلی کارگاه‌ها از ۳۰ مارس عملی شده و کارگاه‌های چوب بری، نجاری و حلبی سازی تعطیل گردیدند. تاثیر معنوی که این تعطیل کردن‌ها بر کارگران ژنو داشت، به بهترین شکل با این حقیقت نشان داده می‌شد که تعدادی از اتحادیه‌ها که پیش‌تر نسبت به جامعه بین‌المللی کارگران بی تفاوت بودند، شعبه‌های خود را تشکیل داده و تقاضای پیوستن به آن کردند. درشکه سازان، نعل بندها، سراجان، مبل سازان، سوهان کاران و چرم سازان از این جمله بودند. در این چند روز، بین‌الملل کارگران بیش از ۱۰۰۰ عضو جدید جذب نمود.

کارگرانی که در حرفه جواهرسازی اشتغال داشتند، مانند زرگرا، ساعت سازان و حکاکان، که به جز استثنااتی همگی شهروند ژنو هستند، اجتماعی با شرکت بیش از ۲ هزار نفر در ۳۰ مارس برپا کرده و چون تنی واحد تصمیم گرفتند که همه امکانات مادی و معنوی را برای کمک به پیروزی امر کارگران ساختمانی به کار گیرند.

این اجتماع، در رابطه با جامعه بین‌المللی کارگران، با استواری کامل مخالفت خود را با ادعاهای دروغ و کینه جویانه مبنی بر این که کارگران ژنو از جانب یک سازمان خارجی تحت فشارهای مستبدانه قرار دارند، اعلام نمود.

اگر تا این زمان، جامعه بین‌المللی کارگران ساعتی خود را وقف فیصله دادن دعوا کرده بود، حالا - که تمام تلاش‌ها برای رسیدن به یک تفاهم به شکست انجامیده بودند - مساله بر سر تامین امکانات برای یک اعتصاب طولانی مدت بود. لازم بود تا کمیته مرکزی جامعه بین‌المللی در ژنو حدود ۳ هزار کارگر و خانواده‌های آنان را کمک نماید. و این مسئولیتی بود که تصورش را هم نمی‌شد کرد، که کارگران ژنو به تنهائی از عهده‌اش برآیند.

اما کمک‌های مالی داشت از همه طرف سرازیر می‌شد. پیش از همه باید از کارگران ژنو و اتحادیه‌های آن‌ها به خاطر روحیه از خود گذشتگی‌شان قدردانی نمود.

بی اغراق می‌توان گفت که کارگران شاغل ژنو، روزی خود را با آن‌ها که بیکار بودند تقسیم کردند. و نه تنها همه و هر کس داوطلبانه بخشی از دستمزد خود را می‌داد، بلکه بانک‌های پس انداز و صندوق‌های امداد اتحادیه‌ها مبالغی در حدود ۵۰۰ تا ۵۰۰۰ فرانک کمک نمودند. تمایل اتحادیه‌ها در سایر شهرهای سویس و انجمن‌های کارگران آلمانی در سونیس هم چیزی غیر از این نبود. کمک‌های مالی از آلمان - هانوفر (اتحادیه کارگران)، هامبورگ (انجمن آموزشی کارگران)، شورین (کارگران ساختمانی)، روستوک، کاکهمن، سولینگن، ماتهایم (اتحادیه خیاطان)، ایسلینگن (انجمن آموزشی کارگران)، مونیخ (انجمن آموزشی کارگران) و سایر شهرها - رسید. اما شورای عمومی جامعه بین‌المللی در لندن و کمیته‌های اجرایی آن در بروکسل و پاریس بطور ویژه‌ای فعال بودند.

در همان آغاز آوریل، شورای عمومی - علی‌رغم مشکلات اداری، که برای دریافت مبالغ بیش‌تر ناچار از رفع‌شان شده بود - توانست به کمیته مرکزی ژنو قول ارسال ماهیانه حداقل ۴۰ هزار فرانک تنها از انگلستان، تا ختم پیروزمندانه اعتصاب بدهد. بخشی از این مبلغ به صورت قرض و بخش دیگرش کمک بلاعوض بود. از طریق اقدامات صمیمانه کمیته‌های اجرایی بروکسل و پاریس، کمک‌های مالی قابل توجهی از اتحادیه‌های این دو شهر، فی‌المثل ۲۰۰۰ فرانک از کارگران چاپ، ۱۵۰۰ فرانک از حلبی سازان پاریس و غیره، دریافت گردید.

در این زمان بود که اربابان دیدند نقشه آن‌ها برای از گرسنگی به تحلیل بردن کارگران شکست خورده است. اما از آن جا که آن‌ها عهد کرده بودند، تا با شورای مرکزی جامعه بین‌المللی مذاکره ننمایند، این کار به نمایندگی از جانب آن‌ها توسط م. کامپریو (M. Camperio) رئیس شورای دولت و رئیس وزارت عدالت و پلیس ژنو صورت گرفت. وی در ۸ آوریل، به کمیته مرکزی جامعه بین‌المللی کارگران اطلاع داد که نمایندگان همه صنایع صنعت ساختمان را با این انتظار که تفاهمی حاصل آید به دفتر او بفرستد. در همان روز سوم مذاکرات توافقی حاصل شد. اربابان پیشنهاد کاهش زمان کاری معادل یک ساعت و در بعضی موارد دو ساعت و افزایش دستمزدی معادل ۱۰ درصد به کارگران دادند.

در غروب همان روز (۱۱ آوریل) م. کامپریو از طریق روزنامه دیواری اعلام نمود که دعوی بین کارگران و کارفرمایان با میانجی‌گری وی فیصله یافته، اعتصاب باید مختومه تلقی گردد و کار از روز دوشنبه (۱۳ آوریل) از سر گرفته خواهد شد.

جامعه بین‌المللی کارگران هم بلافاصله به وسیله آفیش‌های دیواری پایان خوش اعتصاب را اعلام کرد و ضمن تشکر از کارگران به خاطر رفتار شجاعانه‌شان در طول چند هفته مبارزه، از آن‌ها خواست تا آن چه که اتفاق افتاده بود را فراموش کرده و روز دوشنبه با شادی سر کار بروند. نتیجه درگیری برای جامعه بین‌المللی کارگران، جذب شدن وسیع کارگران به آن در سونیس بود.

۳- درگیری خونین حکومت بلژیک و معدنچیان شارل روا (مارس ۱۸۶۸)

بلژیک، بهشتی برای بورژوازی است. قانون اساسی آن ایده‌آل یک دولت نمونه بورژوازی است. حکومت آن کارگزار بورژوازی و سمبل سلطه سرمایه است. هیچ چیز در آن جا طبیعی‌تر از این نیست، که کوچک‌ترین برخورد بین منافع سرمایه و کار، درگیری‌یی را پیش آورد که به فرجامی خونین توسط زور و گلوله منجر گردد. هر چه جامعه بین‌المللی کارگران خود را آن جا مصممانه‌تر درگیر امر ستم دیدگان و زجر کشندگان می‌نماید، ارانه شرح جامعی از علل درگیری‌های کارگری در معادن ذغال شارل روا (Charleroi) ضروری‌تر بنظر می‌رسد.

در بین صنایع ملی کشورهای مختلف، ذغال سنگ و آهن در صدر قرار دارند. این دو صنعت یک کلیت بهم مربوط را تشکیل می‌دهند. هیچ کارخانه فولاد و کوره‌ای بدون ذغال سنگ نمی‌تواند کار کند. و تا آن جا که به معادن ذغال سنگ هم برمی‌گردد، کوره‌ها و کارخانه‌های فولاد مهم‌ترین مصرف کنندگان ذغال سنگ هستند. بنابراین، هر نوع تحولی در یکی از این صنایع فوراً در دیگری تاثیر می‌گذارد. یک بحران در صنایع فلزی، که مانند همه بحران‌ها متناوباً رخ می‌دهد، تاثیری فوری و مستقیم بر

قیمت ذغال سنگ دارد.

کشوری که از نظر ذغال سنگ و آهن مورد بیشترین لطف طبیعت واقع شده، انگلستان است. در آن جا، ذغال سنگ و آهن کاملاً در نزدیکی سطح زمین قرار دارند و برای استخراجشان تلاش کمی لازم است. از آن طرف، فرانسه محرومترین کشورها می‌باشد، چه عملاً خودش هیچ ذغال سنگی تولید نمی‌نماید و کارخانه‌های فولاد آن به ذغال سنگ انگلیس یا پروس وابسته هستند. اما، هر چند که واردات ذغال سنگ خارجی برای فرانسه یک نیاز اقتصادی است، (ولی این کشور هم) بلژیک تولید کننده ذغال را درگیر رقابت شدیداً غیرقابل قبولی می‌نماید. به این دلیل که انگلستان و پروس (با داشتن یک راه آبی در طول رودخانه راین و شعباتش) موقعیت مطلوب‌تری در رابطه با حمل و نقل دارند و هزینه‌های حمل و نقل بر قیمت محلی ذغال سنگ تاثیر می‌گذارد.

از طرف دیگر، قیمت عمومی ذغال سنگ در هر کشور بستگی به دستمزدهای آن دارد که بابت استخراج آن پرداخت می‌شود. در حقیقت، تاثیر بین‌المللی این عامل به علت تفاوت موجود در زمان کار صرف شده در کشورهای مختلف برای تولید مقدار یک سانی ذغال سنگ برجسته می‌شود. دستمزدها هم به همان اندازه زمان کار متفاوت هستند. در انگلستان دستمزدها ۲۶/۷ درصد بالاتر از بقیه کشورهای قاره اروپا هستند. معنای این نکته برای کارگران معادن ذغال سنگ کشورهای مختلف به قرار زیر است:

هر وقت بحران صنایع آهن و فولاد و یا عامل نامطلوب تجاری دیگر قیمت ذغال را پائین می‌آورد، صاحبان معادن تلاش می‌کنند دستمزدها را کاهش دهند. اما برای این کار، آن‌ها ناچارند دلایل ظاهراً موجهی پیدا کنند، چون می‌دانند که دستمزدها هم اکنون آنقدر پائین هستند که هر گونه کاهش بیش‌تر آن‌ها فشاری خواهد بود که - در اوضاع معینی مثل زمان قحطی - ممکن است کارگران را به استیصال بکشاند.

به عنوان یک قاعده، دو بهانه از این دست وجود دارند که یکی فقط در انگلستان و دیگری فقط در بقیه قاره اروپا به کار می‌آید. استدلال صاحب معدن انگلیسی، دستمزدهای پائین در بقیه اروپا است. استدلال صاحب معدن اروپایی، قیمت پائین و رقابت ذغال سنگ انگلیسی است.

این که معدنچیان بلژیکی تحت این شرایط به چه تنگنای اجتماعی کشیده شده‌اند، به روشنی در مقاله زیر از نشریه **Demokratische Wochenblatt** (ارگان حزب مردم آلمان، که سردبیرش ویلهلم لیکنخت بود-م) توصیف می‌شود: "مشکل بتوان سرنوشتی غم‌انگیزتر از سرنوشت معدنچی بلژیکی تصور کرد. او که به موقعیت یک ماشین صنعتی تنزل یافته، فاقد هر گونه حقوق و وظایف اجتماعی است. او چیزی بیش از یک ابزار نیست که در لیست دارایی صاحب معدن در کنار اسب‌ها، الاغ‌ها، ابزار و سایر مصالح کار ظاهر می‌شود. این حقیقتی است. یک شرکت معدن زمانی که تعداد بیش‌تری کارگر در اختیار داشته باشد خود را ثروتمندتر به حساب می‌آورد. وقتی که یک شرکت معدن «به دلایل انسان دوستانه» یک شهرک کارگری ایجاد می‌کند، منفعت مستقیم حاصله حداکثر ۲ تا ۳ درصد است. اما عواید غیرمستقیم بی اندازه بیش‌تر است، زیرا شرکت تعداد بیش‌تری کارگر، که معیشت‌شان کاملاً به معدن وابسته است، صاحب می‌شود و بدین ترتیب کارکرد معدن را تحت هر شرایطی تضمین می‌کند. مناسب‌تر خواهد بود اگر معدنچی را یک رعیت یا برده بنامیم، تا یک انسان آزاد، نامی که اقتصاددانان بورژوا با سخاوت به وی می‌دهند."

معدنچیان بلژیکی در میان همه طبقات زحمت کش، نشان بردگی را بارزتر از همه بر خود دارد. جهل، خشونت، تباهی جسمی و روحی! این‌ها است ثمرات غم‌انگیز سلطه نامحدود سرمایه در صنعتی که خود شاید بیش از هر صنعت دیگر تحقیر کننده انسان است. مطمئناً بورژوازی ابانی از منتسب کردن فقر معدنچی به خطاها و شرارت ذاتی او، کوتاه نگری، نادانی و عیاشی‌های وی ندارد. او آگاهانه از بررسی ریشه‌های مسأله سر بلز می‌زند، تا مبدا علل و شرایطی که بطور گریزناپذیری موجب این وضعیت هستند، آشکار شوند. وضعیتی که علاج هر چه سریع‌تر آن به نفع همگان است، ولی ترحم‌های بی حاصل کمکی به آن نمی‌کند. در میان علل خاصی که معدنچی را تبدیل به ماشینی از گوشت و استخوان می‌کند، اساسی‌ترینش طبیعت و شرایط خود کار است و بعد هم طولانی بودن وحشتناک زمان کار. و این یک قانون اقتصادی نظام اجتماعی فعلی است، که به همان درجه که کار مداوم گرایش به سخت‌تر شدن دارد، به همان اندازه هم ساعات کار طولانی‌تر می‌شوند.

کار معدنچی صرفاً عضلانی بوده و مستلزم هیچ تلاش ذهنی نیست. مغزش تقریباً بلااستفاده است. توان ذهنی معدنچی، بی هیچ انگیزشی، به گونه‌ای ابتدایی، بی خاصیت و بی تحرک باقی می‌ماند. در نتیجه، روحیات وی بی اندازه کوتاه نظرانه است. همان طور که کار او تماماً بدنی است، همان طور هم نیازها و علانقتش، طبیعتی صرفاً جسمانی و بدوی دارند. تباهی فکری و اخلاقی معدنچی، اگر به حرفه‌اش توجه کنیم، به هیچ وجه شگفت‌انگیز نیست. با توجه به اثرات ویران‌گر فشارهای جسمی که پیکر او را در هم می‌شکند، حقیقتاً غیرممکن است که عادات و اخلاقیات‌اش غیرمنطقی نباشند. ملاک ارزش معدنچی، عضلات او است؛ نکاوتش به حساب نمی‌آید، چون مورد احتیاج نیست. کار در معدن، مستلزم هیچ مهارت، استعداد و آموزش نیست؛ صرف قدرت بدنی به تنهایی کافی است. شرحی کوتاه از فعالیت در یک معدن ذغال سنگ به خواننده نشان خواهد، که تحت نظام اقتصادی حاضر غیرممکن است که معدنچی خود را از نظر بدنی، روحی و اخلاقی ارتقا دهد.

عموماً کار در یک معدن این طور تقسیم می‌شود: چند نفر ذغال سنگ را از رگه‌های ذغال در معدن جدا می‌کنند. باربرها ذغال سنگ را به تونل حمل می‌کنند و عده‌ای دیگر آن را بار گاری‌ها می‌نمایند. گاریچی‌ها، گاری‌ها را بطرف آسانسوری می‌کشند که ذغال سنگ را به سطح زمین می‌رساند. حفاران و خاک برداران معدن و تونل‌ها را حفر می‌کنند و خاک و سنگ‌ها را از تونل خارج می‌سازند. همه این کارها در فضایی غیرآلود و غیربهداشتی که با کورسوی یک چراغ کوچک روشن می‌شود، انجام می‌گیرند. معدنچی برای انجام این کار باید حالات غیرطبیعی به بدنش بدهد، به پهلو دراز بکشد، زانو بزند، دولا شود یا به گونه‌ای پرمشقت خم و راست شود و اغلب برای حرکت رو به جلو یا عقب فقط می‌تواند به سینه بخیزد. همه این‌ها وضعیت او را بدتر و پردردتر از یک کارگر حفار یا کارگرانی که در سطح زمین کار می‌کنند، می‌سازد. هر چند که این شغل‌ها هم تماماً بدنی هستند، اما حداقل در فضای باز و روشنایی روز انجام می‌گیرند.

به این ترتیب، آیا تعجبی دارد که معدنچی از نظر روحی و اخلاقی در چنان سطح پائینی قرار بگیرد؟ انسانی که روزانه ۱۵ تا ۱۸ ساعت در یک حفره تاریک و بدهوا کار می‌کند، چگونه می‌تواند حتی رگه‌ای از آن خصوصیات که انسان را از حیوانات متمایز می‌سازند، کسب کند؟ تحت چنین نظمی که معطوف به نابودی توانایی‌های فرد هست، حتی پیچیده‌ترین انسان‌ها با بهترین استعدادها ذهنی هم محکوم به تباهی سریع هستند. امروزه دیگر نمی‌توان منکر تاثیر جسم بر روح و شرایط فیزیکی بر شرایط معنوی بود. معمولاً وضعیت فیزیکی شخص، نمونه وضعیت روحی او است. گزارش سال ۱۸۴۴ اطاق بازرگانی مونس (Mons)، که یک نشریه رسمی است، یک معدنچی را به شرح زیر توصیف می‌نماید: این کارگران در سنین جوانی صورتی

رنگ پریده دارند، قامت‌شان خمیده، پاهایشان کج شده است و به کندی قدم برمی‌دارند. آن‌ها تقریباً بلااستثنا در سنین ۴۰ تا ۵۰ سالگی همه علائم از کار افتادگی زودرس را دارند.

بیدا (Bidaut)، یک مهندس معدن، در سال ۱۸۴۳ طی یک گزارش رسمی نوشت: احتیاجی به بحث ندارد که این شغل (کار در معدن ذغال سنگ) که انسان را از نور آفتاب محروم می‌کند، شخص را در معرض تنفس گازهای به جز هوای خالص قرار می‌دهد، موجب حالت‌های غیرطبیعی در بدن می‌شود، فرد را در معرض خطر مداوم قرار می‌دهد و غیره. این شغلی است که انسان را از شرایط عادی زندگی دور می‌سازد و بنابراین می‌بایست تحت مقررات ویژه‌ای قرار بگیرد. من در این امر تردیدی ندارم.

آنچه که در سال ۱۸۴۳ حقیقت داشت، در سال ۱۸۶۸ هم صدق می‌کند. وضعیت فیزیکی و روحی معدنچی اگر بدتر نشده باشد، مطمئناً بهتر هم نشده است. زمان کار از آن وقت تا حالا نه فقط کاهش نیافته، بلکه طولانی‌تر هم شده است، دستمزدها حتی اگر از کسادی کنونی تجارت صرف نظر کنیم، ثابت باقی مانده‌اند، در حالی که قیمت خواروبار افزایش یافته است. با وجود این که در صنعت معدن پیشرفت‌های قابل توجهی به عمل آمده است، اما کارگران از آن به هیچ وجه منتفع نشده‌اند. فی‌المثل اگر معدنچی دیگر از نردبان برای بالا و پائین رفتن به معدن استفاده نمی‌کند، وقت و انرژی‌ای که از این طریق صرفه‌جویی شده به کیسه ارباب می‌رود، چون کار بیش‌تری انجام می‌گیرد. تاثیر همه این‌ها، این است که معدنچی فاقد انعطاف ذهنی است، آموزش و مدرسه رفتن را به عنوان پیشه بیکارگان به ریشخند می‌گیرد، فرزندانش را به مدرسه نمی‌فرستد و به زمخت‌ترین تفریحات و مشغولیات روی می‌آورد. ضمن این که صاحب معدن در ابقای این وضعیت بدوی معدنچی ذنیف است، وی توسط انبوهی از کسبه کوچک‌تر مساعدت می‌شود، کسانی که تماماً از قبل کارگران سود می‌برند و بنابراین اگر کارگران هوشیار و خردمند و مآل اندیش باشند، سودی عاید این‌ها نمی‌شود. این‌ها در هر قدم برای معدنچی دمی نهاده‌اند، تا آخرین دینار او را هم از او بگیرند. و چقدر آسان است، فریفتن مردمی که از آموزش بی بهره‌اند و قابلیت‌های ذهنی‌شان را کد مانده است!

این وضعیت نمی‌تواند و نباید ادامه یابد. رجوع به تعهدات انسانی بی‌ثمر است. آن‌ها در مقابل قوانین اقتصادی بورژوازی ناتوان هستند. اما بورژوازی سخت در اشتباه است، اگر فکر کند که می‌تواند کارگران را تا سطح رعیت و حیوانات تنزل دهد، بدون آن که خود از عواقب معنوی آن تاثیر ببیند. کافی است نگاهی به بورژوازی در مناطق ذغال سنگ و شهرهای صنعتی بیاندازیم.

مگر این تحقیر فرهنگ و آموزش و فقدان فکر مستقل، خارج از محدوده موسسه‌اش، و این شهوت بدوی برای لذت که مشخصه بورژوازی است، از کجاست؟ این کاملاً شبیه وضع مزرعه داران و برده داران ایالات متحده است. آن‌جا برده‌داری و کار بردگی بود، که باعث انحطاط شد. بنظر می‌رسد که این‌جا هم عوارض مشابه، این نتیجه گیری را که علل هم مشابه هستند، تائید می‌کنند. هر اندازه که کارگر به عقب رانده می‌شود، به همان اندازه هم ارباب به دنبالش به عقب کشیده می‌شود. با همان قطعیتی که ارباب کارگرش را انسان به حساب نمی‌آورد، خود نیز اخلاقاً منط می‌گردد. خود کارگران چاره مشقات سرمایه‌داری خصوصی که رنج‌شان می‌دهد را پیدا کرده‌اند؛ این چاره جونی، همه زخم‌های چرکین تکنونی پیکر جامعه را شفا خواهد داد. این چاره‌جویی، آموزش و هم یاری است. هیچ چیز به جز کاهش ساعت کار نمی‌تواند ثمرات روشن‌گری و آموزش را در دسترس کارگر قرار دهد. هیچ چیز به جز شرکت در عواید سرمایه نمی‌تواند او را از بی‌خوانی، که چنین از پای می‌اندازدش، رها سازد. رفاه مادی و معنوی کارگر، یک امر مربوط به عدالت اجتماعی و نیک بختی همگانی است. برای حل این مسأله، هیچ راهی به جز آموزش عمومی و ایجاد انجمن‌های تعاونی نیست. این به عهده دولت است که این راه حل‌ها به کار بندد و تشویق و حمایت نماید. اگر دولت، در حالی که اثرات نظام اقتصادی بورژوازی جامعه را فاسد کرده و به تحلیل می‌برد، بی تفاوت بماند.

در همان فوریه ۱۸۶۷، اعتراضاتی از جانب معدنچیان مارشیه‌نه (Marchienne) به عمل آمد، که سرکوب آن فقط توسط نیروهای مسلح ممکن شد. علت این اعتراضات، قحطی موجود و به ویژه قیمت بالای نان، به دلیل برداشت نازل گندم در سال ۱۸۶۶ بود. در اوایل مارچ ۱۸۶۷، شورای عمومی جامعه بین‌المللی طی فراخوان زیر کارگران انگلیسی را برای دادن کمک مالی جهت حمایت از خانواده‌ها نگون بخت فریبانی این قتل عام مخاطب قرار داد:

«شورای مرکزی جامعه بین‌المللی کارگران

شماره ۱۸ خیابان بووری، مرکز شرقی لندن

خطاب به معدنچیان و کارگران فولاد بریتانیای کبیر

رفقای کارگر، چند روزی بیش‌تر از پیش گویی روزنامه تایمز، مبنی بر این که در صورت پافشاری اعضا اتحادیه‌های کارگری در استتکاف از کار، در صورت پایین بودن دستمزدها از حد معینی، صنایع فولاد بریتانیا نابود شده و از بین خواهند رفت، نمی‌گذرد. گفته شده بود که بلژیکی‌ها با ذغال سنگ ارزان و دستمزدهای پایین تجارت را در بازار داخلی و خارجی به انحصار خود درخواهند آورد. دو نفر، به نام‌های کرید (Creed) و ویلیامز (Williams) در این روزنامه پیرامون خوش شناسی اربابان ذغال سنگ و فولاد بلژیک، که قوانین آزار دهنده کارخانه و اتحادیه‌های کارگری مزاحم‌شان نیستند، قلم فرسایی نمودند. آن‌ها ادعا کردند که کارگران ذغال سنگ و آهن بلژیک با رضایت، به اتفاق همسر و فرزندانشان، در ازای مزدی کمتر از آن چه همکاران انگلیسی‌شان بابت یک روز کار ده ساعته می‌گیرند، بین ۱۲ تا ۱۴ ساعت در روز کار می‌کنند. اما جوهر روزنامه‌ها هنوز خشک نشده بود که خبر رسید این جماعت راضی، شورش کرده‌اند. مجله اکونومیست بلژیک می‌گوید، که تجارت آهن به علت قیمت بالای ذغال سنگ و بازدهی ناچیز معادن مدت‌هاست که رونق ندارد. همان مجله می‌نویسد: «نادانی جماعت معدنچی آن قدر شدید، خشونت‌شان آن قدر زیاد، روش پول خرج کردن‌شان آن قدر بی‌حساب و کتاب است، که بالاترین دستمزدها هم کفایت‌شان نمی‌کند.» جای تعجب نیست. مسئولیت این وضعیت با کسانی است که معدنچیان را از گهواره تا گور در شرایطی بدتر از جان‌کندن نگه می‌دارند.

در اوایل فوریه، سه کوره ذوب در منطقه مارشیه‌نه خاموش شدند. دیگر، اربابان آهن بی درنگ یک کاهش ۱۰ درصدی در دستمزدها را اعلام کردند و اربابان ذغال سنگ شارل روا آن را سرمشق خود قرار دادند. و این در حالی است، که مجله اکونومیست بلژیک می‌گوید هیچ وقت تقاضا برای ذغال و قیمت آن بیش‌تر از حالا نبوده است. این تعدی به کارگران با یک افزایش هم زمان قیمت آرد تشدید یافت. اربابان ذغال سنگ و آهن، در عین حال صاحبان کارخانه‌های آرد منطقه هم بودند. تعداد زیادی از مردم زحمت کش به خشم آمدند، اما از آن‌جا که سازمان یافته نبودند و عادت به مشورت در امور مشترک‌شان را هم نداشتند، فاقد هر گونه نقشه عمل هدایت‌کننده‌ای بودند. آن‌ها درجاده‌های اصلی تجمع کرده و از محلی به محل دیگر می‌رفتند، تا جلوی هر کس را که مایل به کار کردن با دستمزدهای کاهش یافته بود، بگیرند. معدنچیان شارل روا به کارخانه آردی رسیدند، که توسط صد سرباز مسلح به تفنگ‌های پر محافظت می‌شد. این حرکت منجر به حمله سربازان شد و نتیجه کشته، زخمی و

زندانی شدن کارگران بود. این قربانیان که به سادگی تحریک شده و مورد سوءاستفاده قرار گرفتند، در قبرستان و پشت دیوارهای زندان خانواده‌هایی به جای گذاشته‌اند، که در شدیدترین تنگناها قرار گرفته‌اند. هیچ کس در بلژیک جرات نمی‌کند کلامی در حمایت از اینان بگوید. هر چند که این کارگران در جریان حرکتشان اشتباه کردند و گمراه شدند، اما آن‌ها در راه اهداف کارگری از پای افتادند و بازماندگانشان شایسته کمک و هم دردی هستند. قدری کمک مالی به بیوه‌ها و یتیمان این کارگران از خارج کشور و قوت قلبی که این عمل به همراه می‌آورد، روحیه فرو افتاده طبقه کارگر را ارتقا خواهد بخشید. این حرکت می‌تواند منجر به ارتباطات و تبادلات نظریاتی گردد، که به برادران اروپایی ما تصویر بهتری از چگونگی رزم کارگری و نوع آموزش و تشکیلاتی که این ارتش رزمنده نیاز دارد بدهد.

شورای مرکزی جامعه بین‌المللی کارگران از شما می‌خواهد که این مسئله را مورد توجه قرار دهید، چرا که امر کارگران یک کشور امر کارگران تمام کشورهاست.

جورج اودگر، رئیس

جی. جورج اکاریوس، معاون

ر. شاو، دبیر»

معدنیان و کارگران فولاد بریتانیا، علی‌رغم وضعیت بد خودشان، با اشتیاق و گرمی به درخواستی که ازشان شده بود پاسخ دادند. به این دلیل بود، که نفوذ جامعه بین‌المللی در میان زحمت کشان بلژیک مداوماً رو به افزایش نهاد، تا وقایع مارچ ۱۸۶۸ ناحیه شارل روا را برای آن در سراسر بلژیک گشود و برتری اجتماعی آن را رقم زد.

دلایل اعتشاشات کارگری امسال بشرح زیر بود. مازاد تولید معتنابهی از ذغال سنگ به وجود آمده بود. مصرف ذغال سنگ در بلژیک کاهش یافته بود. این بخشها به خاطر بحران عمومی مالی و پولی سال ۱۸۶۶، که منجر به بحران آهن و فولاد گشته و عمدتاً بر صنایع آهن و کوره‌های ذوب فرانسه و بلژیک تأثیر گذارد، و بخشها به دلیل رقابت ذغال سنگ پروسی در مقابل ذغال سنگ بلژیکی، بود. در حقیقت، صاحبان معادن بلژیک، انتلافی برای بالا بردن قیمت ذغال سنگ خود به وجود آوردند. اما بعداً صاحبان کوره‌های ذوب آهن و فولادسازی‌ها، با صرفه‌تر دیدن که ذغال سنگ مصرفی خودشان را از خارج وارد کنند. این‌ها برای حمایت خویش در برابر افزایش قیمت‌ها، قراردادهای چندین ساله منعقد کردند. حال این مسئله در برابر صاحبان معادن قرار گرفته بود که خسارتی را که در نتیجه حرص و آژشان بر خود وارد کرده بودند، جبران کنند. از این مهم‌تر، مسئله چگونگی کاهش تولید بود. باید مختصراً اشاره کرد، که بخش بزرگی از معادن ذغال سنگ بلژیک توسط شرکت‌های سهامی عام اداره می‌شد که دارای سرمایه‌های عظیمی بودند و در سال‌های گذشته سودهای کلانی را بین سهام داران خویش توزیع کرده بودند. صاحبان و مدیران معادن تصمیم گرفتند، تا روزهای کار هفتگی را به ۴ روز تقلیل دهند و این برای کارگران به معنای یک کاهش ۳۳/۳ درصدی از دستمزدهای عادی‌شان بود. وقتی این اقدام هم موفق به ایجاد توازن بین عرضه و تقاضا نگردید، اربابان ذغال سنگ تصمیم گرفتند که قیمت ذغال سنگ را کاهش دهند. اما آن‌ها برای احتراز از کاهش سود سهام داران خویش، ۱۰ درصد دیگر از دستمزدهایی که فی‌الحال به ۶۶/۷ درصد مقدار عادی تنزل یافته بود، کم کردند. اما درست در این زمان به دلیل بدی برداشت محصول سال‌های ۱۸۶۶ و ۱۸۶۷، قیمت ضروری‌ترین خواربار از همیشه بالاتر بود. معدنیان نیم گرسنه، که تا همین جا هم از روزهای بیکاری ناخواسته‌شان صدمات دردناکی دیده بودند، علیه این کاهش دستمزد که آن‌ها را محکوم به گرسنگی می‌کرد، دست به اعتراض زدند. اعتصاب همگانی شد و سراسر ناحیه شارل روا را در بر گرفت. گرسنگی و فقر، این بینوایان را به شورش و غارت کشانید، وگرنه مطمئناً زنان خود را به این نحو شایان ذکر در پیشاپیش انبوه کارگران قرار نمی‌دادند، لباس‌های ژنده را بر درفش‌ها نمی‌افراشتند و در صف مقدم گام بر نمی‌داشتند.

حال سرمایه‌داران گذاشتند، تا دولت و نیروهای نظامی دخالت کنند و کاملاً عمده‌اند درگیری‌های خونینی را موجب شدند که طی این درگیری‌ها، کارگران زیادی کشته و زخمی شده و یا به زندان افتادند. اولین درگیری در ۲۵ مارس در نزدیکی شارل روا اتفاق افتاد. کارگران می‌خواستند با خواسته‌های هم راه با حسن نیت یک افسر، که از آن‌ها تقاضا می‌کرد پراکنده شوند، کنار بیایند، که سنگی پرتاب شده و به سرگرد فرمانده خورد و بهانه بدست او داد تا بروی‌شان شلیک کند. ۷ نفر کشته و ۱۳ نفر زخمی نتیجه درگیری اول بود که با درگیری‌های مشابه با ژاندارمری و سواره نظام ادامه پیدا کرد. در آرسیمون (Arsimont)، ژاندارم‌ها و دادستان به صحنه آمدند و حتا قبل از آن که حرکت خشنی اتفاق بیفتد، شروع به بازداشت کارگرانی کردند، که تازه فقط اعلام اعتصاب نموده بودند. بلافاصله به دنبال پلیس، سربازان سر رسیدند و بدون هیچ مانعی به جمعیت کارگرانی که از معدن به خانه بازمی‌گشتند، حمله‌ور شدند.

در تاریخ معاصر، فقط صحنه‌های کشتار و خونریزی در زمان شورش سپاهان جامانیکا قابل مقایسه با این قساوت‌ها است. سرمایه‌داران این جا هم مثل جامانیکا، این خون‌آشامی را جشن گرفتند. این جا هم مثل جامانیکا، آن‌ها امیدوار بودند که با اعمال بی‌نهایت وحشیانه آن چه که از روحیه مقاومت و غرور کارگران باقی مانده بود را درهم شکنند. لحن مسرور، گستاخ و طنزآمیزی که آن‌ها حین لذت بردن از ترور سفیدشان به خود گرفته بودند را می‌توان از جمله در نوشته زیر از شماره مورخ اول آوریل ۱۸۶۸ ارگان آن‌ها، «بلژیک مستقل»، دریافت:

"کشور از سپاهیان پوشانده شده و هر اندازه همه رهبران شناخته شده، و نیز همه آن‌هایی که عموماً خطرناک شناخته می‌شوند، به زندان انداخته شوند، به همان اندازه هم سپاهیان عقب خواهند نشست. این اقدام احتیاطی را شرایط الزامی کرده است. دستگیری‌ها توأم با نمایش قدرت و عظمت نظامی هستند، بخشها به منظور ایجاد رعب در اذهان مردم و بخشها به منظور آمادگی برای مقابله بر هر حمله غافلگیرانه‌ای که ممکن است جهت آزادسازی زندانیان از بازداشت‌گاه نظامی حکومت صورت گیرد... با توجه به چنین فشار سازمان یافته‌ای بر روی توده‌ها، به آسانی می‌توان فهمید که خیزش دوباره غیرقابل تصور است. این نمایش خونین هم چنین تأثیری عمیقاً رعب‌انگیز داشته است... جماعت شورشی بی‌تاب، اما کاملاً بی‌خطر، قبل از غروب به وضعیت درماندگی کامل در خواهند غلطید. همه رهبرانی که در چندین روز گذشته آن‌ها به حرفهای‌شان گوش داده بودند، به پشت میله‌ها انداخته می‌شوند، و حتا آن افرادی که صدایشان ممکن است گوش شنوایی پیدا کند هم روانه زندان می‌گردند. در حقیقت دیگر نه ارتش، بلکه پلیس است که با مشت آهنین عمل می‌کند. همه از شهرداران و مقامات پلیس، و در مناطق روستایی از فرماندهان ژاندارمری، کسب تکلیف می‌کنند و در منطقه خود تمام افرادی را که طی گزارشات به عنوان آشوب‌گر مشخص شده‌اند را به زندان می‌اندازند."

در میان این سرگشتگی که کارگران محنت زده در نتیجه این توحش‌ها بدان دچار شده بودند، کمیته مرکزی شعبه بلژیک جامعه بین‌المللی کارگران در بروکسل صدایش را در مطبوعات بلند کرد. تجمعات عمومی فرا خواند، آبروی سرمایه‌داران و اعوان و

انصار آن‌ها، و حکومت را، برد. طبقه کارگر بلژیک را به مقاومت متحد برانگیخت، برای آن‌ها که تحت تعقیب بودند، مشاور حقوقی و وکلای مدافع تدارک دید و امر معدنچیان شارل روا را امر سراسری جامعه بین‌المللی کارگران اعلام کرد. شورای عمومی در لندن، مانند دو کمیته پاریس و ژنو، از کمیته بروکسل پشتیبانی کرد. کارفرمایان پس از سرکوب جنبش معدنچیان منطقه شارل روا توسط اسلحه، هیچ اقدامی برای سازش با کارگران بیکار شده و گرسنه به عمل نیاوردند. آن‌ها از این که می‌توانستند معادن خود را برای مدتی ببندند، کاملاً راضی بودند. دولت هم هیچ کاری نکرد. کارگران در معرض مرگ از گرسنگی قرار گرفته بودند. چون از هیچ جا کمکی برایشان نمی‌رسید، به جز جامعه بین‌المللی کارگران، و ذخائر بین‌الملل هم به خاطر وقایع ژنو در همان زمان شدیداً کاهش یافته و کمیته‌های کمک رسانی‌اش تازه داشتند پا می‌گرفتند. اما در این موقع اهالی شارل روا، که بدبختی روزافزون را می‌دیدند، به نگرانی افتادند. انجمن لیبرال شارل روا دولت را تهدید کرد که اگر فوراً برای کارگران بیکار شغلی تهیه نشود، کمیته انتخاباتی خود را منحل کرده و میدان را برای کاتولیک‌ها باز خواهد گذاشت. این تهدید، تأثیر مطلوب را گذاشت. این ترس از دست دادن رای در انتخابات آینده، و نه محنت زدگی شدید کارگران گرسنه، بود که دولت لیبرال را وادار نمود تا در ماه مه ۱۸۶۸ کارهای عمرانی قابل توجهی را آغاز نماید. فعلاً اقدامات علیه کارگرانی که در ماه مارس دستگیر شده‌اند، جریان خود را طی می‌کند. نتیجه هر چه که باشد، چه قضات آن‌ها را محکوم کنند و چه تبرئه نمایند، دولت لطمه خواهد دید. (در پایان این محاکمات، کارگران دستگیر شده تبرئه گشتند.) کارگران می‌دانند، که از دولت نمی‌توانند چیزی به جز گلوله و باروت و زندان انتظار داشته باشند. آن‌ها نمی‌توانند از دولت انتظار داشته باشند، که به شکایات مشروعه‌شان رسیدگی نموده و یا در مقابل اجحافات کارفرمایان از آن‌ها حمایت کرده و کمک‌شان کند. خود دولت، چشم کارگران را برای دیدن این که کمک از کجا می‌تواند بیاید و آن‌ها به چه کسی باید روی آورند، باز کرده است: این، نه دولت، بلکه جامعه بین‌المللی کارگران است.

* * *

توضیحات: به نقل از کلیات آثار مارکس و انگلس، ترجمه انگلیسی، جلد ۲۱ انتشارات پروگرس
۱- ویلهلم آیشف این جزوه را با کمک فعال مارکس نوشت. این اولین نوشته در مورد تاریخ جامعه بین‌المللی کارگران بود. ویلهلم آیشف در تابستان ۱۸۶۸، زمانی که برادرش آلبرت که یک ناشر بود، نقشه انتشار یک تقویم کارگری برای ۱۸۶۹ را می‌کشید، به فکر نوشتن جزوه افتاد. ویلهلم آیشف پیشنهاد نمود که بخش اصلی تقویم به تاریخ بنیان‌گذاری، رشد و فعالیت‌های جامعه بین‌المللی کارگران اختصاص یابد. در ۶ ژوئن ۱۸۶۸، ویلهلم آیشف، مارکس را از این فکر خود مطلع نموده و از او خواست تا منابع لازم را برایش بفرستد و وی را در نوشتن این مقاله یاری دهد. در ۲۷ ژوئن، مارکس تعداد زیادی از اسناد جامعه، بریده روزنامه‌ها و یادداشت‌هایی درباره فعالیت‌های بین‌الملل را به برلین فرستاد. روز قبل از آن مارکس به انگلس نوشت: «... من دارم چیزی برای آیشف می‌نویسم. فردا آن را خواهم فرستاد.» ۲۹ ژوئن، آیشف در پاسخ از مارکس به خاطر ارسال منابع تشکر کرده و به او نوشت، که از دست نوشته مارکس کلمه به کلمه استفاده کرده و همان طور که وی رهنمود داده بود، مقاله را تکمیل کرده و بسط خواهد داد.

دلایل کافی وجود دارند تا قبول کنیم که تژها و طرحی که ساختار، گرایش عمومی و نتایج پایه‌ای مقاله را تعیین می‌کردند، توسط مارکس تهیه شده بودند. مقاله آیشف به خاطر کثرت منابعی که مارکس برایش فرستاده بود، بسط پیدا کرده و به جزوه تبدیل شد. نامه‌های آیشف نشان می‌دهند که در جریان نوشتن این جزوه مارکس به سوالات متعدد وی پاسخ داده، او را راهنمایی کرده و پیشنهادهایی به وی می‌نمود. بعضی از بخش‌های این جزوه حاوی اسناد شورای عمومی (بیانیه موسس، اساسنامه و دستورالعمل به نمایندگان شورای عمومی موقت) است و با مضمون آن‌ها را در بردارد. آیشف از صورت جلسات کنگره‌های ژنو و لوژان انترناسیونال، بیانیه‌های شورای عمومی و بخش‌های محلی آن، جزوه بکر Becker تحت نام: Die

frühjahr 1868 Internationale Arbeiterassociation und die Arbeitseinstellung in Genf in
جزوه چاپ گردید و گزیده‌هایی از مقالات روزنامه‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و بلژیکی درباره فعالیت‌های بخش‌های محلی انترناسیونال برای نوشتن این جزوه استفاده کرده است. صفحاتی از این جزوه، نوشته‌هایی از خود مارکس است که وی بعدها در جای دیگر مورد استفاده قرار داد. به این ترتیب، تشریح وقایع شارل روا، اطلاعات درباره اتفاقی که برای اسناد کنگره ژنو در مرز فرانسه افتاد، و مذاکرات وزیر روهر با نمایندگان کمیته پاریس جامعه بین‌المللی کارگران، بخشاً توسط مارکس به چهارمین گزارش سالیانه شورای عمومی ضمیمه شدند. احتمالاً بخش مربوط به فعالیت سیاسی شورای عمومی، لیست انتشارات و مجله‌های جامعه و غیره توسط مارکس نوشته شده‌اند. از ۱۲ تا ۲۲ جولای ۱۸۶۸، مارکس جزوه را تصحیح کرده و دست نویس‌های آن را خواند. در ۲۹ جولای، یک نسخه از نمونه جزوه برای مارکس به لندن ارسال گردید و کل جزوه در ماه اوت ۱۸۶۸ چاپ گردید. نسخه‌هایی هم برای انگلس، لیبنخت، بکر، لسنر (Lessner)، کوگولمان (Kugelmann)، شورای عمومی، انجمن آموزشی کارگران آلمانی در لندن و غیره فرستاده شد.

۲- (Garrotters) گارته‌ها، سارقینی بودند که خیابان‌های لندن را در وحشت فرو برده بودند. آن‌ها معمولاً قربانیان خود را خفه می‌کردند. در اوایل سال‌های ۱۸۶۰، این وضعیت به قدری وخیم شده بود که تبدیل به موضوع یک بازرسی مخصوص پارلمانی گردید.

۳- کنفرانس لندن جامعه بین‌المللی کارگران از ۲۵ تا ۲۹ سپتامبر سال ۱۸۶۵ برگزار گردید. این کنفرانس بنا به اصرار مارکس برگزار شد، که معتقد بود شعبات انترناسیونال هنوز آن قدر قوی نشده‌اند که مطابق اساسنامه موقت یک کنگره عمومی برگزار کنند. ۹ نماینده از فرانسه، سوئیس و بلژیک و اعضای شورای عمومی در این کنفرانس شرکت داشتند. در ۲۸ سپتامبر، جلسه‌ای برای گرمی داشت اولین سالگرد تاسیس جامعه بین‌المللی کارگران در سالن سن‌مارتین برگزار گردید. گزارش‌های شورای عمومی و شعبات محلی در کنفرانس خوانده شد. مسئله اصلی مورد بحث دستور جلسه کنگره آینده و ترتیب برگزاری آن بود. تصمیم گرفته شد که آن را در ژنو در ماه مه ۱۸۶۶ (شورای عمومی بعداً این تاریخ را تا اوایل سپتامبر ۱۸۶۶ به تعویق انداخت) برگزار کنند. علی‌رغم وجود پرودونیست‌ها که می‌خواستند مسئله لهستان از دستور جلسه کنگره حذف شده و هر عضو جامعه بین‌المللی حق شرکت در کنگره را داشته باشد، کنفرانس لندن بند مربوط به احیاء استقلال لهستان را در دستور جلسه باقی گذارد و تصمیم گرفت که فقط نمایندگان منتخب حق شرکت در کنگره را داشته باشند. این کنفرانس، سایر پیشنهادات شورای عمومی در مورد کنگره را هم تأیید کرد. کنفرانس سال ۱۸۶۵ لندن، که تحت رهبری مارکس تدارک

دیده شده و اداره شد، نقش بزرگی در ایجاد انترناسیونال و شکل دادن آن به عنوان یک تشکیلات بازی کرد.

۴- کنگره ژنو انترناسیونال از ۳ تا ۸ سپتامبر سال ۱۸۶۶ برگزار گردید. ۶۰ نماینده از شورای عمومی (مرکزی)، بخش‌های مختلف جامعه بین‌المللی کارگران انگلستان، فرانسه، آلمان و ایتالیا در آن شرکت داشتند. دستورالعمل‌های خطاب به نمایندگان شورای مرکزی موقت در اوت ۱۸۶۶، زمانی که تدارک نهایی کنگره ژنو دیده می‌شد، توسط مارکس تدوین گردید.

این دستورالعمل‌ها به عنوان گزارش رسمی شورای عمومی در کنگره خوانده شدند. کنگره صحنه جدل‌های داغی بین پیروان مارکس و پرودونیست‌ها، که در مقابل این دستورالعمل‌ها برنامه خودشان را مطرح می‌کردند، شد. یونگ (Jung)، اکاریوس (Eccarius) و دیگر اعضای شورای عمومی توانستند اغلب بندهای دستورالعمل‌ها را به تصویب کنگره برسانند. پرودونیست‌ها صرفاً توانستند قطعنامه‌هایی را به تصویب برسانند که اهمیت درجه دوم داشتند.

کنگره ژنو، اساسنامه (که مبنای آن را اساسنامه موقت تدوین شده توسط مارکس تشکیل می‌داد) و مقررات جامعه بین‌الملل کارگران را تأیید نمود و به این ترتیب به یک دوره از مباحث تشکیلاتی بین‌الملل پایان داد.

۵- کنگره لوزان انترناسیونال از دوم تا هشتم سپتامبر ۱۸۶۷ برگزار گردید. مارکس در تدارک کنگره شرکت کرد، ولی چون مشغول تهیه متن نهایی جلد اول سرمایه بود، در کنگره شرکت نکرد. او کاندیداتوری خود را در اجلاس ۱۳ اوت شورای عمومی پس گرفت.

۶۴ نماینده از شش کشور (انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا، بلژیک و سوئیس) در این کنگره حاضر بودند. کنگره علاوه بر گزارش شورای عمومی، گزارش‌های محلی را هم مورد بررسی قرار داد. گزارش‌های محلی نشان دادند، که نفوذ بین‌الملل در میان توده‌های پرولتر افزایش یافته و سازمان‌هایش در کشورهای مختلف قدرت مندتر شده‌اند. نمایندگان پیرو افکار پرودن در کنگره سعی کردند، که خط بین‌الملل و اصول برنامه‌های آن را عوض کنند. آن‌ها، علی‌رغم تلاش‌های شورای عمومی، موفق شدند دستور جلسه پیشنهادی خود را در کنگره جا بیاورند و تلاش کردند تا تصمیمات کنگره ژنو را با یک روحیه پرودونیستی تغییر دهند. آن‌ها موفق شدند برخی از قطعنامه‌های خودشان، به ویژه قطعنامه مربوط به همکاری و اعتبار، را به تصویب برسانند.

اما پرودونیست‌ها موفق نشدند به هدف اصلی خود برسند. این کنگره، قطعنامه‌های کنگره ژنو در مورد مبارزات اقتصادی و اعتصاب را مورد تأیید قرار داد. قطعنامه کنگره لوزان درباره آزادی سیاسی، در مخالفت با پرودونیست‌ها که خواهان عدم شرکت در مبارزه سیاسی بودند، تأکید کرد که رهایی اجتماعی کارگران بطور جدایی ناپذیری با رهایی سیاسی آن‌ها ارتباط دارد. پرودونیست‌ها هم چنین نتوانستند رهبری بین‌الملل را در دست بگیرند. کنگره ترکیب قبلی شورای عمومی را دوباره انتخاب کرد و مقر شورای عمومی را از لندن تغییر نداد.

۶- کنفرانس نمایندگان اصناف در شفیلد از ۱۷ تا ۲۱ ژوئیه ۱۸۶۶ برگزار گردید و ۱۳۸ نماینده که ۲۰۰/۰۰۰ کارگر سازمان یافته را نمایندگی می‌کردند، در آن شرکت جستند. قطعنامه‌ای که اتحادیه‌های صنفی را فرا می‌خواند تا به جامعه بین‌الملل کارگران بپیوندند، در کتابی تحت نام «گزارش کنفرانس اصناف امپراتوری بریتانیا، منعقد در شفیلد به مدت ۴ روز از ۱۷ ژوئیه ۱۸۶۶» در شفیلد ۱۸۶۶، منتشر گردید.

۷- این به شورای اصناف لندن منتخب کنفرانس نمایندگان اتحادیه‌های صنفی، که در مه ۱۸۶۰ در لندن برگزار گردید، اشاره دارد. شورای رهبری اتحادیه‌های صنفی لندن را، که چندین هزار عضو داشتند، در دست داشت و صاحب نفوذ قابل توجهی در میان کارگران بریتانیا بود. در نیمه اول دهه ۱۸۶۰ شورا مبارزه کارگران بریتانیایی را علیه مداخله بریتانیا در ایالات متحده امریکا، دفاع از لهستان و ایتالیا، و بعدها برای قانونی کردن اتحادیه‌های صنفی رهبری کرد. رهبران اتحادیه‌های صنفی بزرگ نجانان (رابرت اپلگارت (Robert Applegarth)، کفاشان (جورج هاوول (Howell George) و مکاتیک‌ها (ویلیام آلن (William Allan) نقش اساسی در شورا بازی کردند. همه آن‌ها، به جز آلن، اعضای شورای عمومی جامعه بین‌الملل کارگران بودند.

شورای عمومی بین‌الملل همه مساعی خود را به کار بست، تا توده وسیع کارگران بریتانیایی را به بین‌الملل جلب نماید و تلاش کرد تا از یک طرف، اتحادیه‌های محلی را مجاب نماید که بدان بپیوندند و از طرف دیگر، سعی نمود شورای اصناف لندن را راضی کند تا به عنوان یک شاخه بریتانیایی به بین‌الملل ملحق شوند. مارکس در ۱۳ اکتبر ۱۸۶۶ به لودویگ کولگمان نوشت: «شورای لندن اتحادیه‌های صنفی انگلستان (که دبیر آن اودگار، رئیس ماست) در حال حاضر مشغول بررسی مسئله پیوستن به جامعه بین‌الملل به عنوان شاخه بریتانیایی آن است. اگر چنین کند، آن وقت رهبری طبقه کارگر این جا به یک معنی به دست ما خواهد افتاد و ما قادر خواهیم شد تا به جنبش تحرک رو به جلو خوبی بدهیم.» (جلد ۲ کلیات آثار مارکس و انگلس به زبان انگلیسی، انتشارات پروگرس)

به ابتکار اعضای انگلیسی شورای عمومی بین‌الملل، شورای اصناف لندن مسئله پیوستن به بین‌الملل را در اجلاس‌های پانز ۱۸۶۶ خود مورد بحث قرار داد. پس از معوق نمودن مکرر مسئله، که دلیلش مبارزه بین رهبران رفورمیست شورای لندن، که مخالف پیوستن بودند، و اعضای محلی اتحادیه‌های صنفی بود، بالاخره در جلسات ۹ و ۱۴ ژانویه ۱۸۶۷ شورا تصمیم بر این شد که با جامعه بین‌الملل «جهت پیشبرد همه اموری که بر منافع کارگران تأثیری گذارند همکاری به عمل آید و در عین حال شورای اصناف لندن مثل گذشته به عنوان یک سازمان مجزا و مستقل به کار خود ادامه دهد.» (روزنامه تایمز، شماره ۲۵۷۰۸، ۱۵ ژانویه ۱۸۶۷). این تصمیم توسط شورای عمومی بین‌الملل در ۱۵ ژانویه ۱۸۶۷ مورد بررسی قرار گرفت و بعد از آن، شورای اصناف لندن رابطه خود را با بین‌الملل از طریق آن عده از اعضا خود که در عین حال عضو شورای عمومی بودند، حفظ کرد.

۸- در بهار ۱۹۸۵، شورای عمومی بین‌الملل اول میترک ایجاد یک اتحادیه رفورم در لندن شده و خود در آن شرکت کرد. هدف این بود، که این اتحادیه به یک مرکز سیاسی جنبش توده‌ای برای دومین رفورم انتخاباتی تبدیل گردد. نهادهای رهبری کننده اتحادیه رفورم شورا و کمیته اجرایی آن- اعضای از شورای عمومی بین‌الملل، عمدتاً رهبران اتحادیه‌های صنفی، را در بر می‌گرفت. برنامه اتحادیه تحت نفوذ مارکس نوشته شد. برعکس احزاب بورژوایی که خواست خود را به دادن حق رای به واحد خانواده محدود می‌نمودند، اتحادیه مطالبه حق رای برای همه آحاد بالغ جامعه را پیش کشید. این شعار دوباره جان گرفته چارلیست‌ها، پشتیبانی اتحادیه‌های صنفی را که تا آن موقع نسبت به سیاست بی تفاوت بودند، جلب کرد. تزلزل عناصر رادیکال رهبری و سازش کاری رهبران اتحادیه‌های صنفی مانع از آن شد که اتحادیه رفورم خطی که شورای عمومی بین‌الملل مطرح می‌کرد را دنبال نماید. بورژوازی بریتانیا موفق شد در جنبش تفرقه بیاندازد و یک رفورم تعدیل شده که حق رای را فقط به خرده بورژوازی و افسار بالای طبقه کارگر می‌داد، عملی گردید. ۹- اشاره به رفورمی دارد، که بالاخره در ۱۵ اگوست ۱۸۶۷

توسط پارلمان بریتانیا تصویب شد. قانون مصوب حق رای دادن را به افرادی که کمتر از ۱۲ ماه در شهر مقیم نبوده و خانه یا آپارتمانی اجاره کرده باشند، گسترش داد. در استن‌ها به مستاجرینی که حداقل درآمد سالیانه‌شان ۱۲ پوند بود، حق رای داده شد. گسترش حق رای دهندگان را از یک به دو میلیون افزایش داد. به جز اقشار طبقه متوسط شهر و روستا، این قانون شامل بخشی مرفه از طبقه کارگر هم می‌شد. به هر حال، اکثریت مردم زحمت کش انگلستان، مثل گذشته، فاقد حق رای بودند.